اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

بلی بحث اساسی خب معلوم بود از آن بحث کلی خودمان که بحث متن و نقد متن و بررسی متن و تنقيح متن باشد بنا بود که خيلی خارج نشويم ليکن گفتيم يک زمينه­های را برای اين بحث مطرح بکنيم آن زمينه اوليه بحث را گفتيم که تا حدود يک هشتاد سال بعد از پيغمبر بعد از اين جريان يک تعاملی حالا مجمل مبهم ابهام آميز راجع به سنن پيغمبر وجود داشت حالا می­گويم چون در مجموعه­ای نوشته­های که شده چه اين طرف چه آن طرف تعابيری خاص خودشان را دارند ما فعلاً عرض کرديم راجع به آن تعابير صحبت نمی­کنيم چون اصلاً محل کلام ما نيست ليکن معلوم می­شود که اين مطلب اجمالاً دارای تأثيری بوده که عمر ابن عبدالعزيز در حدود سال صد يا صد و يک به فکر جمع آوری سنن پيغمبر اکرم می­افتد که بعد هم موفق نمی­شود تمام نشده ايشان فوت می­کنند، اصطلاحاً اولين کسی که سنن را پيش آن­ها نوشته و مدون کرده همين موطأ مالک است که در سال صد و پنجا است اين خلاصه تاريخ است ما دنبال اين بحث بوديم که اين مثلاً از رحمت پيغمبر تا سال صد حدود نود سال فاصله هست اين در اين نود سال چه اتفاقی افتاده بوده که نسبت به سنت وقتی می­خواستند جمع بکنند با اين مشکل و آنچه که به عنوان سنن در آن وقت جمع کردند چه بود؟ يعنی صحبتی را که می­خواهم عرض بکنم اين است که ما در قرن دوم و بعد سوم می­بينيم که چقدر روايات مطرح است به عنوان سنن پيغمبر ليکن از اين­ها ما اثری در قرن اول نمی­بينيم اصلاً صحبت اين­که مثلاً ابوهريره چه گفت فرض کنيد جابر ابن عبدالله چه گفت، عبدالله ابن عباس چه گفت؟ نوشته­های عبدالله ابن، اين را اصلاً نمی­بينيم صحبت را اگر هم چيزی بوده صحبتی بوده حديثی بوده در يک جمع­های محدودی بوده نوشتار و صحبت و بررسی و البته افراد اگر محدود هم بودند آثارش در طی تاريخ باقی مانده اما به اين صورت وسيعی که مثلاً نوشتاری باشد مورد بررسی بوده نبوده، يک چندتا نوشتار و يا حديث از آن زمان باقی مانده که به نظر ما بررسی اين خيلی مؤثر در فقه اسلامی است يعنی خيلی تأثير فراوانی دارد در اشراف به فقه و آشنايي با حديث و فقه و تاريخ اسلام همين نود سال هشتاد سال چون در اين هشتاد سال و نود سال طبيعتاً از نظر فرهنگی از نظر علمی از نظر فرض کنيم برداشت­ علمی يک تغييراتی صحبت­های مطرح شده که بعد منتهی شد به قرن دوم و سوم که بعد عرض می­کنم و به نظر من نديدم خود من نديدم نمی­دانم کسانی اگر پيدا بشوند اين هشتاد، نود سال را مستقلاً مورد بررسی قرار بدهند يعنی بيايند اين ريشه­های فقه اسلامی و حديث اسلامی را البته در فقه اسلامی تأثيرش بيشتر است خيلی فراوان است خيلی تأثير فراوانی در ريشه­های فقه اسلامی دارد همين نود سال اوليه که به ذهن ما اگر هم حديثی مطرح بوده از زاويه فقاهت بوده و اين کلاً با ديدگاه بعدی که از زاويه حکايت بوده کلاً فرق می­کند که توضيحات بيشتر را عرض خواهم کرد، البته خود من تا حالا چندبار در مباحثی که بوده اشاره­ای به اين مطلب و اين زمان و تأثيری که اين زمان در فقه دارد بلکه بايد گفت در مجموعه معارف اسلامی چون بعد از پيغمبر اکرم در زمان صحابه دوتا از اين علوم حوزوی بيشتر از بقيه مورد مراجعه شد يکی تفسير يکی هم حديث مسائل کلامی بعد شد فقه به صورت مفصل­تری بعد در قرن دوم شد مسائل اصول فقه اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم و بعد به صورت شديدی شد و الی آخره اما آنچه که مربوط می­شود به مسأله و تفسير در همين قرن اول است آن وقت اين بحث را ما به اين جهت که منابع علمی چه است؟ منابع را می­خواهيم شرح بدهيم فرض کنيد عمر ابن عبدالعزيز می­گويد احاديث عمره را ببينيد پس يکی از منابع در اين فتره در اين زمان که تا روايات يا سنن احاديثی بوده که عمر بنت عبدالرحمن از عايشه نقل کرده يا مثلاً کتاب حمام ابن منبه که به اصطلاح آقای احمد ابن حنبل به طور کامل در مسند خودش آورده و اين طور که من حالا يادم رفته بود اين طور که ايشان خواندند معلوم می­شود هنوز هم نسخ خطی فراوانی دارد همين کتاب و اين کتاب جزو اوائل کتبی است که نوشته شده،

س: حمام دارد کدام کتاب حمام دارد نسخ

ج: بلی ايشان خواند ايشان

س: نسخ حمام بود يا صحيفه

ج: صحيفه حمام، ايشان از عبارتی که از محقق کتاب خواندند که له نسخ خطی فی مکتوبات العالم من تو ذهنم نبود همين که ديشب ايشان خواندند خود من تو ذهنم نبود که من خيال می­کردم بازسازی کردند جمع آوری کردند اما اين عبارتی که شما خوانديد،

س: اکثر نسخه­ها هم بازسازی از مسند احمد باشد چون ظاهراً تو مسند احمد هم همين مقدار است همين صد و سی و هشت­تاست ظاهراً می­خواهيد شماره­اش را نگاه کنم مسند احمد،

س: آن عبارت را يکبار ديگر بخوان

ج: نه عبارت را

س:

9: 6

بود حالا کتاب را يکجاي ديدم

ج: همين که خوانديد آن نسخه­ای که حميدالله بود آن تحقيق حميدالله

س: منبه را الآن من چيز می­کنم

ج: به اصطلاح دو سه­تا دوتا تحقيق را نام بردی تحقيق دومی به نظرم حميدالله بود ايشان نقل کرده که له نسخ خطية من تو ذهنم نبود يعنی ديدم بودم کتاب را اما تو تصوراتم اين بود که مثلاً از مسند احمد گرفتم اما اين­که خودش بالاستقلال صحيفه حمام مستقلاً خب اين از ابوهريره نوشته الآن اين صحيفه که موجود است خب چون موجود بوده هم عدد احاديثش را نوشتند هم کيفيت تلقی­اش را نوشتند هم اين تهذيب التهذيب بياوريد حمام ابن منبه آن­جا هم دارد، قاعدتاً اين­های که تحقيق کردند عبارت تهذيب را هم نقل کردند تهذيب الکمال يا تهذيب التهذيب اين مطلب را دارد خودم به تهذيب الکمال مراجعه نکردم چون تهذيب التهذيب نقل کرده از آن جهت عرض می­کنم خودم مراجعه مستقل نداشتم اما اين را من شنيده بودم قبلاً جای ديگر هم ديده بودم،

س: تهذيب التهذيب بعد ابن حجر تهذيب الکمال مزّی را تهذيب کرده

ج: تهذيب، تهذيب الکمال مزی را ايشان ورداشته تهذيب کرده، تقريب التهذيب هم همين طور است ديگر آن هم يعنی کارهای بعدها روی تهذيب شده زياد تذهيب التهذيب هم مثلی که دارند عده­ای کارهای که شده روی همين کتاب تهذيب است تهذيب ابن ماکولا،

س: الآن حمام ابن، حمام را توی تهذيب چيز بياورم داشتم عبارت چيز را می­گشتم دنبالش حمام ابن منبه را

س: حمام ابن منبه ببين صحيفه­اش چه

ج: نه همين خوانديد پري شب خواندی از اين نسخه حميدالله که اين صحيفه اسمش صحيفه حمام است،

س: الآن نه از مزّی را می­خواهيد خود چيز را بخوانم حمام را

ج: من گفتم ماکولا اشتباه کردم،

س: مزّی

ج: مزی اشتباه کردم، نه آن مستدرکش است بعدش

س: اکمال تکميل

ج: اکمالش را بگذار

س: اکمالش مال ابن ماکولاست بلی

ج: اکمال مال ابن ماکولاست

س: همين ببينيد نسخی داشته اين صحيفه حمام يا نه؟

ج: ايشان نه شما خوانديد له نسخ خطيه

س: صحيفه حمام اين­جا تهذيب الکمال مزی جلد سی صفحه­ای

ج: نه آن­که نمی­نويسد نسخ خطی­ها،

س: نه می­گويم نسخه ازش می­بيند يا نمی­بيند

ج: چرا می­گويد قرء نصفه می­گويد دخلت، به نظرم يا معمر است يک يمنی است، يا معمر است يا عبدالرزاق است می­گويد بر حمام داخل شدند پير بود و محاسنش يعنی نصف ابروهايش روی صورتش آمده بود، قرأ علیّ نصف کتاب را و قرأت عليه نصف الباقی يعنی چند نفر نوشتند نه فقط ايشان يعنی می­خواهم بگويم چون نسخه موجود بوده کاملاً نسخه را توصيف کردند با توصيف و بيان و خصوصيات ذکر کردند اين کار را مثلاً در بقيه نکردند در روايت ديگر ابوهريره نشده، در خصوص اين روايتی که از اين صحيفه نقل شده اين کار شده

س: الآن می­شود فهميد که اهل سنت چند تا مکتوب داشتند بخاری و مسلم يا نمی­شود تشخيص داد

ج: الآن تشخيصش خيلی مشکل است اوائلش اين بحث را هم برای همين مطرح کردم و معتقدم به مجرد الآن من ليست می­دهم فقط اسم می­دهم کتاب مثلاً روايت عمره روايت فرض کنيم مثلاً صحيفه صادقه روايت کذا ليکن اگر کسی حال بکند اين­ها را اصلاً مفردات را هم بياورد يکی يکی بياورد يعنی کل روايت عمره را جمع بکند که عمر ابن عبدالعزيز نظر داشته ببينيم چه بوده و کذالک صحيفه صادقه را صحيفه صادقه را من چون اين به اصطلاح يکی دوتا لااقل تحقيق من ديدم دقيق نشدم چون از اينترنت برايم می­خواندند يعنی از عبارت توی اينترنت من خود کتاب را نداشتم صحيفه صادقه احتياج به يک تحقيق خاصی دارد حالا من چون وارد آن بحث نمی­خواهم بشوم و جا دارد مثلاً تحقيق خاصی روش بشود اما اين آقايونی که اين کار را کردند آيا اين کار را کردند يا نه؟ آن را الآن نمی­دانم آن وقت اين اگر بشود يک ليستی از اين کتب، يعنی به عبارت اخری يک اين کتب در قرن اول که الآن محل کلام ماست وجود داشته دو اين کتب محل مراجعه بوده عنوان داشته سه اين کتب در قرن دوم و سوم هم وجود داشته استمرار داشته اين نکته، مثلاً احاديث عمره کاملاً واضح است که در قرن اول بوده و بعد هم استمرار داشته چون صحاح ست نقل می­کند ديگر مسند احمد هم عده­اش را نقل می­کند نمی­دانم مسند احمد چه؟ چون من سه چهار جلد اين چاپ جديد مسند احمد را نگاه کردم تصورم اين بود که احاديث عمره را يک­جا می­آورد عمره عن عايشه،

س: عبارت کامل محقق را بخوانم در مورد نسخ اين­جا می­گويد که و کان حمام قد جالس اباهريره مدة

س: اين مقدمه همين صحيفه حمام است؟

س: بلی همان چاپ مجمع علمی

س: بسيار خوب بلی مجمع علمی دمشق

س: بلی و سمع من احاديثه و کتب فی مجموعة سماع صحيفة صحيحه علی ما روی فی کشف الظنون

ج: معلوم می­شود

س: و کان هذا علی مثال الصحيفه الصادقة

ج: مال عبدالله ابن عمر عاص ليکن آن از صحابه است ديگر

س: بعد می­گويد که و قد نقلها ابن حنبل فی مسنده بتمامها و نقل البخاری عدداً کثيراً من احاديثها فی صحيحه ابواب شتی،

ج: خب ببينيد يعنی هم در اول هم در قرن دوم وسوم اين باز انعکاس دارد هنوز انعکاس دارد اما فرض کنيد مثلاً صحيفه صادقه تو قرن دوم و سوم خيلی ندارد چون بخاری نقل نمی­کند مسلم نقل نمی­کند ابن حزم نقل نمی­کند البته عده­ای ديگر هم نقل می­کنند فرض کن مثل نسائی، ترمزی خيلی انعکاسی مثل آن حمام ندارد آن صحيفه حمام انعکاسش زياد است آن روايات عمره بنت عبدالرحمن اين اگر اين کار اين طوری بشود برای بازساز با ارزيابی مصادر اوليه تدوين سنت خيلی تأثيرگذار است دقت فرموديد اولاً اين­ها جمع آوری بشود يک و متنش بيايد يعنی مجموعه روايات صحيفه صادقه بيايد مجموع روايات صحيفه حمام بيايد ثانياً بعد از او دانه دانه آن­ها مورد تحقيق قرار بگيرد اولين کسی که آن را گفته کسانی ديگری که گفتند عمل که کردند مسلمان­ها معارض دارد معارض ندارد خيلی تحقيق لطيفی بشود که اين زيربنای تدوين سنن در دنيای اسلام مال همين زمان است بخوانيد،

س: بلی خلاصه می­گويد من که متنش را خلاصه کنم می­گويد که ابن حنبل آورده، بخاری هم در ابواب متعدده آورده بعد می­گويد ما دوتا و قد اثرنا علی مخطوطين منها تحتويان علی اسنادين مختلفين بعد می­گويد لايمکن مقابلة الصحيفه بما نقل منها البخاری فی صحيحه فانه فرق احاديثها فی ابواب متفرقه عن ابن حنبل فنقلها برمتها کما هی، فاذا قابلن باب المتعلق بمسند احمد، ابن حنبل مع المخطوطين لدينا وجدنا فروق الآتيه يک فرقش در ترکيب،

ج: معلوم می­شود دو مخطوط هم داشته من خيال نمی­کردم مخطوط هم دارد بلی

س: بلی

30: 13

بای مخطوطه

س: می­گويد يک خرده بعضی از ترتيب­ها جا به جاست می­گويد يک کلمه جا به جا شده بعد هم اين­که،

س: اضافه هم دارد

س: اضافه نه، می­گويد که چه عز و جل و تعالی و اينها بعد می­گويد که همين، بعد دوتا مخطوطه را هم يکش يکش می­گويد مال برلين است، همان اشتات پبيوتيک آلمان است بعد می­گويد مجموعه رسائلی است و،

س:

0: 14

داشت

س: همين عدد است بلی

ج: اما توی تهذيب دارد صد و چهل­تا

س: خب اين برمتها می­گويد احمد نقل کرده

ج: بلی معلوم می­شود يکجا آورده حتماً تو مسند ابوهريره ديگر قاعدتاً

س: بعد ايشان می­گويد به نظر من از اوائل قرن دوازده هجری است

ج: نسخه

س: نسخه، بعد نسخه دمشق هم می­گويد که دارد تعبيری به کار می­برد می­گويد اما مخطوطه دمشق فهی تفوق يا

ج: تفوق ديگر،

س: تفوق اختها تفوق نور الشمس علی ضوء القمر

ج: يا تفوقا تفوقا هم نوشته بلی تفوق مثل خورشيد و ماه نور ماه يعنی خيلی اين بهتر از آن است

س: می­گويد که ضمن رسائل است و بعد کامله است از لحاظ کتابتی هم قديمی­تر فهی من القرن السادس من الهجره

ج: خيلی قديم است سال پانصد خيلی قديم است حالا اين­که دوازده می­گويد سال هزار و صد احتمال دارد که همان کتاب احمد حنبل است اما اين­که قرن ششم است خيلی قديمی است

س: بعد می­گويد وکذلک بعد امتيازاتش را دارد می­گويد و کذلک هی اصل نسخة التی استعمل للدرس و السماع و ثبت الاجازات مراراً عديده و قد اندرس فيها ابن عساکر فيمن درس،

معلوم می­شود نسخه­ای است که اجازات هم زياد دارد افراد هرکسی ورداشته اجازه خيلی مهم است اين نسخه انصافاً اين نسخه­اش خيلی اين احتمالاً هنوز نسخه خطی دارد که من نمی­دانستم انصافاً پس اين اما بحث سر اين است که آيا اين مسند يا صحيفه حمام آيا در همان قرن اول جا افتاده اين را هم بايد شواهد پيدا کنيم، عمده اين شواهد اين ور است خب از قرن دوم و سوم بخاری و اين­ها آوردند خب معلوم است جا افتاده ديگر اين­که کاملاً واضح است بحث سر قرن اول است مثل همان احاديث به اصطلاح احاديث مال عمره، احاديث عمره بنت عبدالرحمن از قرن اول است حالا مال اين نامه عمر ابن عبدالعزيز را بخوان مال جمع آوری سنن، فرموديد متون مختلف دارد در همين عمره آقای بروجردی که نقل کردند خيلی وقت پيش چهل پنجا سال پيش، چهل و هفت، هشت سال پيش آقای بروجردی دارند که امره ان يکتب له سنن عمره اين طوری دارد،

س: تو مقدمه جامع الاحاديث

ج: مقدمه جامع الاحاديث اما از مصادر اهل سنت نقل کردند اما اين که من ديروز مراجعه کردم به تهذيب التهذيب ان يکتب له احاديث عمره، سنن نه، احاديث عمره و احاديث عمره الآن در صحاح ست هم موجود است يعنی اين معلوم می­شود خيلی عنوان داشته که مثل عمر ابن عبدالعزيز گفته از اين بگيريد و بعد هم قرن دوم و سوم باز اين بازساز است و مثلاً فرض کنيد همين صحيفه حمام اين صحيفه حمام عن ابی هريره اجمالاً معلوم می­شود در قرن اول بوده حالا بازسازی قوی، يعنی خيلی بازتاب قوی نداشته اما بوده، اما در قرن دوم و سوم ديگر کاملاً ازش نقل کردند اما فرض کنيم مثلاً روايات خود ابی هريره روايات ابی هريره در قرن اول عنوانی ازش نداريم اما دوم و سوم زياد نقل کردند يعنی به عبارت اخری در وقتی که هنوز برخورد برخورد فقاهتی است خيلی ما عنوانی از ابوهريره جابر ابن عبدالله عبدالله ابن عباس از اين­ها نداريم از وقتی که قرن دوم و سوم شروع می­شود به نقل حديث به عنوان حکايت اين­ها اسم­شان بارز می­شود ما الآن دنبال اين هستيم اسمائی که در قرن اول بودند و تأثيرگذار بودند در نقل حديث بين مسلمان­ها بين عامه مسلمان­ها دنبال اين قسمت هستيم الآن آنچه و اين قسمت را هم الآن بحث را مثل بحث مثل دفعات قبلی هم همين بحث­ها را من مطرح کردم اجمالاً به نحو اجمال رد می­شويم يعنی تصريح می­کنيم که اين­جا جای بحث تفصيلی نيست و ليکن يکی از نقاطی است که خيلی تأثيرگذار است عده­ای از نامه­های پيغمبر است که در اموال ابوعبيد آمده حالا شما بخوانيد تا من يک ليستی از اين اسماء را ارائه بفرماييد

س: بخاری باب کيف يقبض علم، و کتب عمر ابن عبدالعزيز الی ابی بکر ابن حزم انظر ماکان من حديث رسول­الله

ج: ابی­بکر ابن حزم ايشان يک پسری دارد به نام محمد ابن ابی بکر ابن حمص و آن مثلی که پسری دارند عبدالله ابن محمد

س: شخصيت محدثی بوده معروف بوده که

ج: بلی اين­ها از خاندان انصار اند اين همين پسر عموی تقريباً يا نوه عموی همان عمره است عمره بنت عبدالرحمن الانصاريه اين هم ابی بکر ابن، آن وقت عمر ابن حزم يکی از کسانی است که يکی از مصادر مهمی است پيغمبر نامه­ای برای ايشان برای يمن فرستادند که قطعاً اين نامه تا مدتها به عنوان مستند مهم در مسأله سنن پيغمبر مطرح بود اين نامه عمر ابن حزم اين پسرش است ابی بکر پسر عمر ابن حزم است و اين نامه الآن موجود است الآن نامه به طول و تفصيلش موجوده و ليکن من العجيب اين­که تفاوت دارد مع ذلک نسخش متفاوت ما يک بحثی يک وقت داشتيم يک مقدارش را خوانديم به مناسبت و يکی از اعجب امورش اين است که در يک نسخه­اش آمده بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا افوا بالعقود هنوز سوره برائت نازل نشده بود نمی­دانم چرا اين آيه اول سوره برائت اين­جا آمده اين خيلی عجيب است چون سوره برائت تو عام،

س: سوره مائده يا

ج: مائده معذرت می­خواهم حواس ما هم ديگر پير شديم علامت پيری، سوره مائده در حجة الوداع نازل شد آخر سال ده

س: کل سوره

ج: کل سوره و اين آيات را اين­جا آمده يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود، احلت لکم بهيمة الانعام خيلی عجيب است اصلاً يک چيزی در يک نسخه­اش نديدم اما در يک نسخه ديگرش حالا هم يادم رفت کدام کتاب بود اين نسخه عمر ابن حزم را نقل می­کند و اين اين قدر شهرت داشته که عرض کردم يک روايت واحده داريم که امام به يکی از اصحاب می­گويند برو خانه­ای به نظرم محمد، محمد ابن ابی بکر ابن حزم و اين يک کتابی دارد عن رسول­الله ببين ديه

19: 20

چقدر است بعد رفتم آمدم گفتم ايشان مثلاً نوشته دية الفلان ثلثها ثلث الديه فرمودند درست است صدَق اين را هم داريم يک موردی که تصريح شده به اسم اين رساله و اين رساله آثاری دارد حالا من نمی­خواهم وارد آن بحثش بشوم چون آن خيلی طولانی است من الآن هدف­ من آن بحث نيست و اين­که ايشان نوشته ابی­بکر ابن عمر ابن حزم روی اين جهت به خاطر آشنايي اين خاندان عمره هم فکر می­کنم دختر عموی همين است عمره بنت عبدالرحمن بن حالا يادم رفته بن کذا، الانصاريه نوشتند ابن عم عمر ابن حزم الانصاری يا ابن عم ابی­بکر نمی­دانم حالا آن بالاخره از همين خاندان اند باهم نزديک اند يا عمو زاده هستند يا نوه عمو هستند و همين ديروز هم نسبش را نگاه کردم ليکن يادم نيست يادم يعنی چون اهتمامی ندارم به حفظ نسب و اين­ها از اين جهت حالا بفراييد کتب عمر ابن عبدالعزيز

س: کتب عمر ابن عبدالعزيز

ج: حالا در صحيح بخاری هم آمده يعنی می­خواهم بگويم اين قصه معلوم می­شود که کاملاً ديگر جا افتاده بوده که،

س: اين قدر معروف بوده که امام به آن استشهاد می­کرده

ج: بلی نوشتند صدق، بلی اگر بياريد آن روايتش هست در باب ديات است عمر ابن حزم ابی بکر ابن، نه محمد ابن ابی بکر ابن عمر ابن حزم امام می­فرمايد يک نامه­، کتابی دارند عن رسول­الله در اين خاندان عمر ابن حزم هست برو نگاه کن فلان ديه چقدر است خب،

س: توی کافی است

ج: بلی آقا

س: توی کافی فرموديد

ج: به نظرم تو وسائل من ديدم الآن مصدرش را اصلش را ديدم بحثش هم کرديم يعنی نه اين­که اما الآن نمی­دانم تو وسائل که قطعاً می­دانم هست،

س: بلی تو کافی جلد يک صفحه 305 عن حسين ابن ابی الاعلی عن ابی عبدالله عليه­السلام قال سمعت يقول ان عمر ابن عبدالعزيز کتب الی ابن حزم ان يرسل اليه بصدقة علی و عمر و عثمان و ان ابن حزم بعث الی زيد من الحسن و کان اکبرهم توی همين داستان نوشته که داستان طولانی است،

ج: نه اين مال صدقات اهل بيت است نه يک نامه ديگر اين توی جلد هفت کافی اگر باشد در ديه است،

س: در ديات

ج: اين در صدقات است جمع آوری می­خواست بکند صدقات اهل بيت اين صدقات اهل بيت الآن از محل کلام ما خارج است الآن سنن نبی را داريم بررسی می­کنيم کسانی سنن نبی را که بعدها اين زير مايه دنيای اسلام شد مثلاً نوشتند اهل سنت که علمای اسلام اتفاق دارند که ديه زن، عرض کنم که اين در جلد هفت و اين­ها اگر باشد آن وقت در آن­جا و دية النفس الانسانی مأة من الابل در همين کتاب عمر ابن حزم است و در کتاب مغنی می­نويسد دو نفر از فقهای اسلام را اسم می­برد که معتقد بودند ديه زن و مرد يکی است از قدمای­شان فقط همين دو نفر و الا اجماع می­گويد قائم بر، آن وقت آن نکته­اش را هم اين گرفتند که در کتاب عمر ابن حزم دارد که ديه النفس الانسانی يا انسانيه همچو چيزی مأة من الابل بعد خودش جواب می­دهد که در ذيلش دارد و دية المرئة علی النصف من دية الرجل يعنی همين کتاب عمر ابن حزم اولش ظاهرش تساوی است اطلاق دارد بعد در ذيلش می­گويد تساوی، تساوی نيست و نصف است تنصيف است و ايشان از دو نفر فقط نقل می­کند که قائل بودند ديه زن و مرد يکی است فرق نمی­کند، غرض از اقوال قديم استنادشان به همين کتاب عمر ابن حزم است حالا من تصادفاً البته چهار پنج سالی قبل نمی­دانم کدام يکی از اين کتب سيره را دو متن از اين کتاب عمر ابن حزم را نقل می­کند که کتب رسول­الله بعثه الی يمن هست يعنی چيزی نيست اما من متن کاملش را در يک کتاب ديدم دوتا متن حالا يادم رفته کدام کتاب هم بوده کتاب عمر ابن محلی بود کدام کتاب بود الآن تو ذهنم نيست، اما اين يک موردش مورد تأييد ائمه شده يعنی کتاب حالا بخوانيد آن قسمتی که از صحيح بخاری می­خواستيد بخوانيد، کتب الی ابی بکر ابن عمر ابن حزم

س: بلی انظر ماکان من حديث رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم فاکتبه فانی خفت دروس العلم و الذهاب العلماء

ج: خيلی عجيب است اين تعبير دروس العلم، يعنی معلوم می­شود متعارف نبوده نوشتن، حالا يا سنت عمر بوده که نسبت داده شده حالا هرچه که بوده حالا ما چون نمی­خواهيم خيلی تند بشويم آن طرف به هر حال معلوم می­شود حدود نود سال بعد از پيغمبر اکرم ديگر فهميدند که اين کار کار درستی نيست و بايد نوشته بشود، عرض کردم ديشب هم عرض کردم گفته شده حالا من نمی­خواهم وارد بحثش بشوم بنی اميه به خاطر اين­که در شام بودند ارتباط با روم داشتند لذا يک نوع حالت فرهنگی بيشتری داشتند تا اهل مدينه مثلاً اهل مدينه اگر رو اعتماد، رو ذاکره و حافظه و حفظ صدور به صدور و از اين حرف­ها باشد آن­ها بيشتر دنبال کتابت و تدوين و نوشتار و تفکر فرهنگی­شان اين طوری بود در روم قديم حتی بعضی­ها معتقدند که جمله­ای از اين رسائلی که به، به اصطلاح جابر ابن حيان نسبت داده شده اين­ها در حقيقت رسائل خالد ابن معاوية ابن يزيد است يا خالد ابن يزيد ابن معاويه برادر معاويه اصلاً مال آن است اين ترجمه کرده اولين ترجمه­ها از لغت يونانی و رومی به عربی توسط اين است و اصلاً مراد از جابر يک شخص واحد نيست در عده­ای از موارد مراد اين شخص است که بچه­ای يزيد می­شود اين ترجمه کرده علی ای حال عمر ابن عبدالعزيز خب مرد ملای هم هست، تا جای بحث ندارد و انصافاً هم در خود اهل سنت هم جزو خلفای راشدين حساب می­شود يأخذ بسنته به خاطر آن حالاتی که داشته،

س:

7: 27

خليفه اول اند، چهار خليفه اند فقط

ج: نه نه اولاً امام حسن را هم می­دانند جزو خلفاء

س: راشدين

ج: پنجم، ليکن عزل نفسه به اصطلاح بعد متوکل را هم عده­ای­شان می­دانند

س: معاويه را هم می­دانند

ج: معاويه نه، متوکل عباسی و عمر ابن عبدالعزيز خود اين عارف معروف ابن عربی در اول جلد دوی آن فتوحات عمر ابن عبدالعزيز را قطب گرفته نه جزو به اصطلاح اصطلاح خليفه راشدين مثلاً امام حسين را هم قطب نگرفته ايشان قطب آن کسی است که هم رياست معنوی داشته هم رياست ظاهری اصطلاحش امام حسن را قطب گرفته امام حسين را هم قطب نگرفته اما عمر ابن عبدالعزيز و متوکل عباسی را قطب گرفتند که اضافه بر آن جهات معنوی آن جهات ظاهری را هم کاملاً مسلط بودند بفرمايد آقا؟

س: جلد چند صحيح بخاری بود آدرسش را هم بگوييد

س: آدرسش را ننوشتم راستش را بخواهيد يادداشت کردم

س: ننوشتی؟

س: بلی بلی فانی خفت دروس العلم

22: 28

فی العلماء و لايقبل الا حديث النبی صلی الله عليه و آله و سلم

ج: خيلی لطيف است اين مطلب يعنی الآن نياز داريم ما فقط سيرة النبی و سنن النبی را بنويسيم آن­که گفت ما سار عليه الشيخان اين را قبول نمی­کنيم

س: فلايقبل يعنی چه؟

ج: ما فعلاً آنی که قبول می­کنيم سنن رسول­الله است خيلی دقت يعنی انصافاً مرد ملای است يعنی کاملاً حرف­ها دقيق چرا؟ چون آن زمان ما سار عليه الشيخان مطرح شد ديگر، اصلاً فرض کنيم مثلاً ماليات عشر را که می­گرفتند عمر قرار داد احتمالاً ماليات زکات التجاره را هم دو و نيم درصد می­گرفتند عمر قرار داد ايشان می­خواهد بگويد ما اين حرف­های که عمر قرار داده قبول نمی­کنيم آنچه که قبول می­کنيم از رسول­الله است و دو سه شب پيش توضيح داديم که احتمالاً حالا ديگر به هر حال در حد احترام احتمالاً اين­که عمر هم اصرار داشت که سنن نوشته نشود دستش باز باشد برای سنن، خودش بتواند جعل بکند،

س: هرکار خواست بکند

ج: همچنان­که دستش باز باشد برای اين­که بتواند معارضه بکند متعتان کانتا علی عهد رسول­الله و انا احرمهما اين بايد دستش باز باشد دست باز بودن به اين است که سنن نوشته نشود، اگر سنن نوشته بشود بعد جلوش گرفته می­شود اين احتمال هست به هر حال عمر ابن عبدالعزيز مطلب عجيبی را دارد می­گويد نه فقط ما از قبول می­کنيم از پيغمبر سنن هم فقط از پيغمبر قبول می­شود بفرماييد،

س: الآن يک ذيلی دارد که ديگر

47: 29

و ليفش العلم و يجلس حتی يعلم من لايعلم فان العلم لا

ج: و ليَفش العلم يفش، فشی يفشو

س: شايع بشود

ج: شايع بشود

س: افشاء فليُفش

ج: نه و ليَفش بايد باشد،

س: فليَفش نيست،

ج: چرا وليَفش يفش لام سرش درآمده مجزوم شده،

س: بلی چون بعدش، و ليجلس حتی يعلم من لايعلم فان العلم لايهلک حتی يکون سرّاً بعد اين نقلی که تو بخاری است قبل از آن تو دارمی اين طور دارد که يحيی ابن حسان حدثنا عبدالعزيز ابن مسلم

ج: دارمی بعدش است بلی بفرماييد

س: قال کتب عمر ابن عبدالعزيز الی اهل المدينه ان انظروا حديث رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم فاکتبوه فانی قد خفت دروس العلم و ذهاب اهله،

ج: خب

س: بعد تو طبقات کبرای ابن سعد اين طور دارد

ج: اين متونش مختلف است يک متن واحد ندارد و خيلی هم لطيف است بفرماييد

س: اخبرنا يزيد ابن هارون، می­گويد که عن عبدالله ابن دينار قال کتب عمر ابن عبدالعزيز الی ابی­بکر ابن محمد ابن عمر ابن حزم ان انظر ما کان من حديث رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم

ج: بلی صحيحش همين است ابی بکر ابن محمد، من هی گفتم محمد ابن ابی بکر نه درستش اين است ابی بکر ابن محمد بفرماييد من اشتباه می­گفتم بفرماييد

س: ما کان من حديث رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم، او سنة ماضية او حديث عمرة بنت عبدالرحمن فاکتبه فانی قد خفت دروس العلم و الذهاب

ج: عمره را اين­جا دارد

س: اسم برده

ج: عرض کردم بعضی از نسخ شيعه ملتفت نبودند نوشتند عمر، گفتند اين عمر ابن عبدالعزيز گفته حديث عمر را بنويسيد اين عمر نيست اين زن است عمره بنت عبدالرحمن انصاريه اين دختر عموی همين ابی بکر است تقريباً از يک خاندان است،

س:

45: 31

ج: ليکن اين پيش اين جزو صحابيات نيست عمره جزو تابعيات است اصلاً جزو صحابيات هم نيست

س: همين دارمی پشت­بندش می­گويد می­گويد که فلان و کانت هی و اخواتها فی حجر عايشه و عندها

ج: عمره هرچه دارد از عايشه است و اين خيلی عجيب است من الآن نکته­ای را که من می­خواستم عرض بکنم معلوم می­شود توجه­شان به حديث عايشه نبوده چون بعدها حديث عايشه خيلی زياد است الی ماشاءالله معلوم می­شود يک نکته­ای خاصی را داشتند يعنی يک شخص معينی از حديث، اين من عرض کردم تحولی که در دنيای اسلام پيدا شد اين نکته بود، در قرن اول روی راوی حساب نکردند در قرن دوم و سوم حساب کردند اين جا خورد اصلاً قصه عوض شد اين صحيح بخاری و مسند احمد تو قرن دوم و سوم نوشته شده يعنی اين روی اما اين­ها روی قرن اول است اين کلام عمر ابن عبدالعزيز در قرن اول است و خيلی تأثيرگذار است اگر کسی حال داشته باشد اين کار را بکند البته خيلی هم کار سختی است تا حالا من هم نديدم نه در سنی نه در شيعه کسی اين کار را کرده باشد بيايد مجموعه­ای اين­های که در قرن اول بوده که اين زيربنای کل فقه اسلامی است اصلاً اضافه حالا من يک ليستش را الآن عرض می­کنم اضافه بر ليستی که حالا بنده عرض می­کنم يکی يکی اين­ها را بياورد مثلاً تمام احاديث عمره بنت عبدالرحمن را بيار عرض کردم احاديث عمره بنت عبدالرحمن در مسند احمد هم هست در صحيح بخاری هم هست اصلاً صحاح ست کل­شان نقل کردند يعنی معلوم می­شو اين حديث عمره بنت عبدالرحمن ارزشی داشته که مثل عمر ابن عبدالعزيز تأکيد روش بکند اين در قرن اول چون عمر در، احتمالاً عمر سال صد و صد و يک نوشته، چون صد و يک کشته شد ديگر سال نود و نه دو سال همه­اش کلاً دوران خلافتش حکومتش دو سال است نود و نه آمد و صد و يک توسط بعضی از زن­های بنی اميه به اصطلاح کشته شد به هر حال اين نکته را خوب دقت بکنيد که اين روايات نظرش به روايات عايشه نيست لذا آنچه که مجموعه­ای که ما داريم مال قرن دوم و سوم است در قرن دوم و سوم نظر به حديث ديگر از روی شخص برداشته شد به عنوان فرض کنيم فقيه يا مثلاً دست آموز عايشه يا مثلاً اين­که اين فقيه باشد يا يک نکته­ای خاصی باشد رفته رو جنبه حکايت مثلاً فرض کنيد قاسم ابن محمد ابن که از فقهای سبعه مدينه است پدر زن امام باقر يا سعيد ابن مسيب که از فقهای سبعه ديگر جنبه­های فقاهتی غلبه در قرن اول داشت در قرن دوم رفت رو جنبه­های حکايتی ديگر رو جنبه به اصطلاح فقاهتی نگاه نکرد حالا بخوانيد چندتا متنی که من يک توضيحاتی عرض کنم

س: اين را بيهقی همين متن دارمی را آورده بعد حديث بعدی که آورده می­گويد فلان عن فلان از احمد حنبل نقل کرده که حدثنا فلان که قال عمر ابن عبدالعزيز ما بقی احداً اعلم بحديث عايشه منها يعنی عمره، قال و کان عمر يسئلها

ج: خيلی عجيب است

س:

3: 35

عمر ابن عبدالعزيز باشد

ج: که عمر مراد عمر ابن عبدالعزيز است نه عمر ابن خطاب خود عمر ابن عبدالعزيز بهش مراجعه می­کرده اين به خاطر به اصطلاح آشنايي فراوان البته ما چند نفر ديگر هم داريم که اين­ها هم به اصطلاح مختص به عايشه بوده که همين مسروق که اسمش را چند شب پيش برديم اين بچه بود در يمن بود دزديدنش بعد از چند سال پيدا شد اسمش شد مسروق مسروق ابن الاجده، اين اصلاً مدينه از مريدهای عايشه است خيلی سخت مريد عايشه شد اين مسروق و اين همين است که عرض کردم آن دفعه روايت حديث آيه افک را از مادر عايشه نقل می­کند کس ديگر هم نقل نکرده منحصراً اين در بخاری هم هست يکی از موارد اشکال بخاری هم همين است که مسروق حديث افک و نزول آيه افک را در مورد عايشه نقل می­کند از ام رمان مادر عايشه آن وقت مؤرخين هم نوشته اين وقتی مدينه آمد ام رمان مرده بود از آن ور نوشتند اين مرده بود از آن ور تو صحيح بخاری هم هست گير کردند چه کارش بکنند؟ با تاريخ نمی­سازد از آن ور هم تو صحيح بخاری هست اختلفوا در اين جهت اين يکی از آن­ها اين است اگر اسم عمران ابن حتان خبيث را هم شنيده باشيد که از خوارج بود و خيلی خبيث بود که خيلی هم شاعر قوی هم هست بی­انصاف

س: در مدح ابن ملجم گفته

ج: همين که شعر در مدح ابن ملجم يا ضربة من تقی، نستعين آدم می­تواند بخواند، ما اراد بها الا ليبلغ من ذی العرش رضوانا انی به اصطلاح اذکره و اذکر به اصطلاح انی اذکره چيز حالا يادم رفت آنش،

س: يک رباعی در مدح

ج: اين عمران ابن حتان که جزو خوارج است و فوق العاده هم خبيث است انصافاً اين آقايون گير کردند چون اين در بخاری هم حديث دارند حالا می­گويند آقايون سبّ صحابه اين شخصی که با اميرالمؤمنين انی اذکره يوماً و احسبه اوف البرية عند الله ميزاناً، راجع به عبدالرحمن ابن ملجم است صحيح بعد آن عالم شيعه جوابش داده، يا ضربة من شقی، ما اراد بها الا ليبلغ من ذی العرش نيراناً، انی لاذکره يوماً و العنه و العن الرجس، عمران ابن حتاناً آن شاعر خارجی را اين را فتح الباری جواب می­دهد در آن جلد مقدمه­ای که نوشته در به اصطلاح شرح صحيح بخاری خب اشکال شده به بخاری چطور حديث عمران ابن حتان را نقل می­کند نوشته يک حديث ازش نقل کرده دروغ می­گويد آن هم اشتباه کرده دوتا حديث نقل کرده هردو هم از عايشه است اين هم جزو عجايب روزگار است، آن چهره منفور در خوارج اين چه رابطه­ای با عايشه داشته اين هم جزو عجايب روزگار است دوتا حديث در بخاری دارد البته متابعه است اصيل نيست متابعتاً ازش نقل کرده يکی نيست که ايشان گفته دوتاست ليکن مع ذلک کله هردوش هم از عايشه است يک چند نفر ديگر هم هستند ديگر من نمی­خواهم بگويم ليکن ايشان در خصوص عمره خيلی اعتقاد داشته که ايشان به خاطر نزديکی و بزرگ شده در دامن عايشه لذا کاملاً مسلط است به حديث عايشه نيامده آن در قرن دوم گفتند نه ثقه عن ثقه عن عايشه کافی است به اين اعتماد، نکته را دقت کرديد به اين اکتفاء نکرد آمد رو خصائص فردی حساب کرد مثل فقاهت مثل جلالت قدر مثل جليل القدر بودن مثل مرجع بودن نه مجرد وثاقت مخصوصاً اگر وثاقت را به معنای تحرز از کذب بگيريم من ديگر حالا اين نکته را هم اين­جا عرض بکنم چون اين مطلب حالا من چون گاهی اوقات نکات را عرض می­کنم گاهی تکرار می­شود چون خيلی لطيف است اين­که نجاشی راجع به افراد می­گويد ثقه بحث کردند آنی که آقای خويي و ديگران شايد مشهور فهميدند يعنی متحرز عن الکذب گفتش نه متحرز عن الکذب و شيعی امامی گفته شده نه، شيعی ممکن است فتحی و اين­ها هم باشد دوازده امامی نباشد، قيل به اين­که نه مرادش متحرز من الکذب و امامی و ضابط، گفته شده نه امامی عدل ضابط، گفته شده احتمال داده شده که اصلاً اين فهرستی باشد رجالی نباشد يعنی کتابی که به ايشان منسوب است مورد اعتماد است ثقه آن کتاب ايشان مورد اعتماد است اصلاً ايشان چون بحثش بحث کتاب و کتاب شناسی است بحث سر کتاب است نه بحث سر اين­که ايشان متحرز، ليکن الآن مشهور بين همين­که مثلاً فرض کنيد آقای خويي و ديگران يعنی متحرز عن الکذب، اما اين که مراد شيعه امامی باشد با ظواهر عبارت ايشان نمی­سازد شيعی بودنش احتمالش هست، حالا در نجاشی شيخ معلوم نيست اما در ايشان احتمالش هست و للتفصيل محل آخر حالا اين نکته را هم در وسط عرض کرديم که اين عبارت که خيلی مشهور است معنايش واضح بشود انشاءالله بفرماييد آقا،

س:

0: 40

ج: توی سنن عمره ندارد ان يکتب لها سنن عمره،

س: عرض کردم ديگر گفتم ماکان

ج: نه احاديث عمره گفتم آن­که من خودم گفتم

س: بلی حالا من اين متن مهم چيز را هم چون متن مهمی است متنی که ابن عبدالبر نقل کرده منتهی باز دوباره ظاهراً از انفرادهای ايشان است، می­گويد حدثنا ابن عبدالبر قال سمت مالکاً يقول کان عمر ابن عبدالعزيز يکتب الی الامصار يعلمهم السنن و الفقه و يکتب الی المدينه اين­جا دارد يسئلهم عمّا مضی که چيز دارد، چاپی که دارد يهنئو لهم بما مضی

ج: يَهنأ لهم آنی که برايشان گواراست يعنی آن چيزی را که می­پسندند چون بعض چيزها را هم گفتند می­خواهيم نقل بکنيم اصلاً بلی مناسب نيست نقل بکنيم،

س: و يکتب الی المدينه يسئلهم عمامضی و ان يعلموا بماعندهم و يکتب الی ابی بکر ابن حزم

ج: بما شايد يُعلم علامت بگذارند يعنی آن­های که پيش­شان هست رويش علامت بگذارد چون اين اصطلاح باب افعال است اعلمت يعنی علامت گذاشتند آن در کتابت حديث اين متعارف بوده علامت قرمز يا غير قرمز که اين احاديث را عمل نمی­کنيم و اعلم علی احاديث لم يعمل بها اين دارد، اعلم يعنی علامت گذاشتند شايد مراد علامت گذاشتن بوده علامت بگذارد که اين پيش ماست اين نقل شده اما اين پيش ما جاری است الآن شايد مراد علامت گذاشتن بوده حالا من چون عبارت ابن عبدالبر را نديدم بفرماييد،

س: بلی عرض کرديم چون يک خرده چاپش هم چاپ خيلی قابل اعتنايي نيست بلی و يکتب الی ابی بکر ابن حزم ان يجمع السنن فيکتب اليه بها و فتوفی عمر و قد کتب ابن حزم کتباً قبل ان يبعث بها اليه،

ج: نه اين مسلم است از ابن حزم خواسته چون عرض کردم اين سر ابن حزم هم چون خود عمر ابن حزم که يا پدر يا جد اين است خودش نامه­ای از رسول­الله به يمن دارد که اين جزو خب اين سنن رسول­الله دقت فرموديد اين معلوم می­شود که سنن مدون نبوده، ما دنبال اين هستيم حالا تمام اين نقل های متفاوتش دنبال اين هستيم و اين احتياج از آنجا پيدا شد حالا ببينيد من يک ليستی را می­شود الآن ارائه بدهيم در اين جهتی که هست اولاً اين که عمر ابن عبدالعزيز خواسته جمع آوری کند نرسيده، اصلاً به خود عمر هم نرسيد اين­که هيچی، اين­که رفت پی­کارش آنچه که الآن چون اسم مالک را هم برد آنچه که الآن به عنوان سنن مطرح است موطأ مالک است صد و پنجا اين حدود صد و يک به فکر افتاد پنجا سال بعد هم مالک برداشت اين را نوشت موطأ مالک اين به اصطلاح آنی که الآن موجود داريم و اما در آن يک صده اول که حالا جناب ابی بکر ابن محمد ابن عمر ابن حزم چه می­خواسته بنويسد ظاهراً مجموعه­ای که در اختيار بوده اين است يکی همان کتاب مال جدش عمر ابن حزم که عرض کردم الآن هم موجود است و توش مقداری هم از احکام ديات دارد و عرض کردم امام صادق هم اصلاً گفت به يکی از اصحاب برو ببين گفت من رفتم آن­جا ديدم و نقل می­کند از همان کتاب در زمان امام صادق و امام صادق تأييد می­کند می­گويند صدق درست است اين مطلبی که آن­­جا آمده مطلب درستی است اين يکی از آن مصادری بوده که در آن زمان موجود بوده، مصدر خيلی مهم يعنی مصدری که به نظر ايشان مهم بود احاديث عمره بنت عبدالرحمن است که دختر عموی همين است تقريباً نوه عمو دختر از همين تيره است يعنی جدشان باهم يکی است عمره است که اين هم خودش از آن عمر ابن حزم خودش صحابی بوده ايشان صحابيه نيست اما تابعيه است از، اين چون شواهد موجود هم نشان می­دهد که حمام ابن منبه هم نوشته اما اسمش توی اينها نيامده الآن اسم حمام را خوانديم يک شرحی هم دارد حتی توصيف نسخه هم دارند حالا می­خواهيد تهذيب بخوانيد تهذيب الکمال به اصطلاح مزی را که آن يک نفر يمنی است که در کوفه بوده رفته پيش ايشان، کتاب را برای ايشان خوانده تهذيب الکمال را بياوريد حمام ابن منبه اين کتاب هم بوده اين کتاب عرض کردم ظاهراً احتمالاً در قرن اول بد نبوده اما شواهد خيلی واضح، اما قرن دوم و سوم چرا بخاری هم ازش نقل می­کند مسلم هم نقل، اين کتاب حمام ابن منبه اين يکی از مصادری است که بعدها قرار می­گيرد يکی از مصادر اساسی کار است آن وقت چون اين کتاب موجود بوده کتاب خارجی بوده اين را حتی به عنوان توصيف نسخه هم دارند من عرض کردم بحث فهرستی ما که توصيف نسخ است اهل سنت ندارند نه اين­که مشکلی دارند چون نداشتند کتاب که توصيف بکنند وقتی کتاب عن رسول­الله نبود چه را توصيف بکنند اما علمای ما کتاب­های مثلاً اصحاب امام صادق باقر موجود بوده می­توانيستند توصيف بکنند که اين مثلاً اين نسخش مختلف است چندتا نسخه دارد چند نفر اين را نقل کردند اين توصيف تو کتاب­های ما هست اين توصيف در کتب اهل سنت نيست، چرا؟ چون از صحابه و طبقه بعد از صحابه تابعين کتاب نداشتند يک کتاب از اين آقای حمام ابن منبه تصادفاً اين اصلش هم خراسانی است مال نيشابور است هرات، مال هرات است منبه رفته يمن معروف شده به اسم يمنی اساساً يمنی نيست هراتی است ايشان شما اگر بياوريد عبارتش را که می­گويد نصف کتاب را خواند

س: اين نصف کتاب مال اين­جا نبود

ج: قرأ عليّ نصفه چرا؟ تهذيب التهذيب بياوريد آن هم دارد

س: تهذيب الکمال تهذيب الکمال می­گويد قال ابوالحسن ميمونی سمعت احمد ابن حنبل يقول فی صحيفة حمام ان معمراً ادرکه قد کبر

ج: معمر، معمر ابن کذا اليمنی از بزرگان يمن است معروف است بفرماييد کوفه بود البته بعد ادرکه رسيد بهش بلی بفرماييد

س: و قد کبر وقع حاجباه علی عينيه

س: اصلاً ابروهايش رو چشمش بود ديگر کاملاً پير شده و ادرک ايام السودان عن العباس

ج: سودان معلوم نيست نمی­دانم مرادش سودان،

س: بعدش دارد که بعد اين هم دارد که مسوده،

ج: اگر مسوده باشد که بنی عباس است

س: آن وقت محقق اين­جا گفته اين سودان منظورش کماسيأتی عباسيين است

ج: راست است درست است، معلوم می­شود البته نوشتند تا صد و سی و دو، صد و سی و چهار، صد و سی و شش اين فوت کرده حمام ابن منبه، بفرماييد

س: بلی، فيعتقر علیّ حمام حتی اذا ملأ اخذ معمر فقرأ عليه الکافی

ج: ببين دقت،

س: يک مقدار را خود مؤلف خواند بقيه را هم اين آقا خواند ببين چقدر توصيف دقيق عرض کردم اگر کتاب داشتند خوب انجام، کتاب نداشتند مشکل­شان نبودن کتاب بود، کتاب چون در اين چقدر، حتی اذا ملأ بقيه را خد معمر خواند حالا بعد باز دو مرتبه

س: بلی و عبدالرزاق لم يکن يعرف ما قرء

ج: حالا عبدالرزاق می­گويد من نفهميدم کدام يکی را خود معمر خوانده کدام يکی را خود حمام خوانده باقی را يعنی اين توصيف دقيق از کتاب و اين­که آن راوی بعدی نتواند تشخيص بدهد که قرائت بوده البته يک شب ديگر هم در اين بحث­های اين­جا بود نمی­دانم کی بود؟ به يک مناسبتی توضيح داديم اين توضيح همان نکته است بگوييم حالا بد نيست اگر خود مؤلف قرائت می­کرد رسم­شان اين بود مثلاً می­گفت حدثنا علی ابن ابراهيم اگر خود مؤلف قرائت می­کرد اگر شاگرد کلينی حالا اين کلينی اگر قرائت، اگر شاگرد کلينی بر کلينی قرائت می­کرد می­گفت حدثکم علی ابن ابراهيم اين چندجا شش­جا حساب کرديم آن شب توی نجاشی حدثکم دارد اين حدثکم اشاره به اين است، اگر آن که سامع است آن قرائت بکند می­گويد حدثکم اگر خود مؤلف قرائت بکند می­گويد حدثنا اين دوتا با همديگر مضمونش يکی است ليکن اين قدر مراعات قواعد تحديث را می­کردند بفرماييد، اين راجع به حالا من ليست را می­دهم اگر انصافاً به نظر من کسی حال بکند اين ليست را اضافه بر اين عنوان عام بتواند جمع آوری بکند تمام روايات مثلاً حمام را بياورد تمام روايات عمره را بياورد اين يکی، يکی هم کتاب عمر ابن حزم است اين هم مال قرن اول است يکی هم صحيفه صادقه است که مال عبدالله پسر عمر عاص معروف است که اين را شرحش را ديشب يک مقداری متعرض شديم اين هم از قرن اول است ليکن نمی­دانيم چرا عمر عبدالعزيز خيلی روی اين تأکيد نمی­کند با اين­که اين صحيفه را حدود می­گويند الف حديث داشته اما عملاً بيشتر است، الآن بيشتر است بيشتر از هزارتاست، علی ای حال اين صحيفه،

س: صادقه بيش از هزارتاست

ج: صحيفه صادقه اين صحيفه صادقه اگر درست و اين تاريخ هم دارد عرض کرديم از چيزهای کم نظيری است که تاريخ دارد به نظرم وهب ابن منبه برادرش برادر حمام می­گويد من بيشتر حديث شنيدم از عبدالله ليکن عبدالله کان يکتب و انا لا اکتب يکی دارد که کان عبدالله،

س: توی اين تهذيب الکمال دارد که اين برادرش کتاب می­خريده

ج: بعد از وهب ابن منبه وهب معروف­تر است وهب ابن منبه دارد که من بيشتر حديث از عبدالله ليکن عبدالله کان يکتب و انا لا اکتب اين عبدالله عبدالله ابن عمر عاص است که يک مقدار توضيح احوالش را عرض کرديم اين صحيفه صادقه هنوز برای ما روشن نيست که چطور در همان زمان خيلی شهرت نداشته عرض کرديم شهرت اين صحيفه صادقه بعد از سال­های صد است، زمان امام باقر خود نوه پسر عبدالله آن­هم اسمش عمر است عمر ابن شعيب آن اين کتاب را در الآن دقيقاً نمی­شود گفت حدود سال­های صد، صد و خرده­ای پخش می­کند از پدرش از خود عبدالله يعنی عمر ابن شعيب از شعيب از خود عبدالله ابن عمر عاص از او نقل می­کند عن رسول­الله و اين کتاب يواش يواش مشهور می­شود انصافاً در قرن اول يعنی وجودش بايد تو قرن اول باشد چون الآن بحث ما قرن اول است اما شهرتش بيشتر قرن سوم است نه قرن اول و در قرن دوم و سوم وقتی اين صحيفه مطرح می­شود عده­ای از بزرگان فن ائمه شأن مخالفت می­کنند علی رأسهم بخاری بخاری قبول نمی­کند اين صحيفه را قبول نمی­کند بخاری مسلم جناب آقای ابن حزم در محلی، می­گويد فانها صحيفة السوء، فيه منکرات امور منکر دارد قابل قبول نيست اما عده­ای زيادی هم نسائی قبول می­کند ترمزی قبول می­کند احمد ابن حنبل آورده عده­ی زيادی هم قبول می­کنند اين را هم اگر انسان بتواند جمع آوری، اين را جمع آوری کردند من ديدم دو نسخه هم ازش ديدم البته چاپ اينترنتی ديدم چاپ خارجی هنوز نديدم و اين احتياج به يک بررسی دارد و توضيح داديم، مقداری لابأس از احاديث اين صحيفه تو روايات اهل بيت هم آمده حالا بعضياش با اندک اختلاف بعضياش عين اين، و اين يک بحث خاصی دارد که الآن من نمی­خواهم وارد آن بشوم چون ديگر بحث طولانی خاص خودش، به هر حال شواهد موجود حاکی است که اين صحيفه در قرن اول بوده اما خيلی ما شواهد شهرت ازش نمی­بينيم شواهد شهرت از اين صحيفه نمی­بينيم پس اين صحيفه هم الآن قابل جمع آوری است تمام اين مفرداتی که در قرن اول بوده می­شود خيلی­هاش را جمع آوری کرد.

از مفردات ديگری که در قرن اول بوده به صورت ورقه بوده اما صحيفه نبوده نامه­های است که پيغمبر در سال­های هفتم و هشتم و نهم و دهم نوشتند، راجع به اراضی، احکام اراضی راجع به خراجی که گرفته می­شود که اين­ها را در همان قرن دوم و سوم فقهای اسلام شروع کردند نقل کردند که گفتند مثلاً فرض کن اموال ابوعبيد متوفای دويست و پنجا و سه است به نظرم ايشان مثلاً مقدار زيادی از احکام اموال را از همين نامه­ها گرفته، اين­ نامه­ها را می­شود مخصوصاً مکاتب الرسول اصلاً جمع شده چندين کتاب، مخصوصاً يک نفر هست هندی است که اين سروش چاپ کرد آقای

س: پروفسور

38: 52

ج: و انصافاً هم قشنگ جمع کرده حقاً يقال نسبت به اين

س:

43: 52

ميانجی يک مقداری

ج: نه به اين قشنگی نيست،

س: دويست و بيست و چهار است، ابوعبيد اموال دويست و بيست و چهار،

ج: بيست و چهار است، پنجا و سه گفتم اشتباه، انصافاً هم کتاب قشنگی است بينی و بين الله يعنی با اين­که ايشان خيلی معروف نيست و خراجيه ابويوسف خيلی قشنگ است آن­هم چون مرد ملاي است فقيه است قشنگ نوشته رساله­ خراجيه­اش اين­ها در قرن دوم است ما الآن کتاب­های قرن اول را داريم می­گوييم رساله ابی­يوسف رساله بسيار قشنگی است و از حالا بدبختی شيعه می­خواهيم بگوييم که يک رساله هم از موسی ابن جعفر در احکام ارضين داريم که اين قبل از ابويوسف است اما رساله ابويوسف رساله قشنگی است انصافاً مرد ملای هم هست نامه نوشته به هارون امور البته اسمش رساله خراجيه است اما احکام اراضي مختلف و اموال را مشخص کرده يعنی يک آئيين نامه اجرائی است برای دولت عباسی که چه کار بکند؟ از چه زمينی عشر بگيرد از چه زمينی خمس بگيرد از چه زمينی خراج بگيرد تمام اين­ها را مشخص کرده يکی يکی و خيلی هم عجيب است در خيلی از جاها می­گويد مثلاً در اين مسأله از رسول­الله چيزی نرسيده ليکن سلف دو قول دارند خليفه هرکدام خواست عمل بکند دلش می­خواهد به اين قول عمل کند دلش خواست به آن قول عمل بکند رساله بسيار لطيفی است اواخر قرن دوم،

س: همانی است که قبرش کاظمين تو حرم است قاضی ابويوسف که فرموديد همان است

ج: ابويوسف فکر نمی­کنم تو حرم باشد،

س: همين کاظمين يک سنی اين چندتاست يک زيارت است فکر کنم

ج: بلی نمی­دانم من الآن يادم نيست چون ما يادمان نمی­آيد زيارت ايشان رفته باشيم به هر حال الآن تو ذهنم نيست،

س: بقعه جدای است

س: يک بقعه جدای بود در هم از بيرون جدا دارد

ج: بلی چون اين مقابر قريش بوده شايد به خاطر مقابر قريش دفنش کردند

س: آری

س: سنی­ها می­روند آن­جا چون يکی از

ج: شايد مقابر قريش، آخر اين­جا مقابر قريش است اصلاً

س: بلی

س:

30: 54

س: سنی­ها هم می­روند

ج: اين کاظمين مقابر قريش است و قريشی­ها را دفن می­کردند، من خيال می­کردم شايد قبر يعنی ابوالبختری قريشی اگر قريش حساب بکنند،

س:

فی مقابر قريش

ج: مقابر قريش همين­جاست همينی که شما فرموديد

س:

46: 54

قبر امام کاظم

ج: همين است که شما فرموديد ابويوسف همين است که فرموديد عرض کردم نکته­اش مقابر قريش است نه نکته­اش به خاطر اهل بيت، آن­ نکته­­اش در مقبره قريش بوده علی ای کيف ماکان اين هم يکی صحيفه صادقيه يکی نامه­های پيغمبر اکرم که نوشتند که الحمدلله الآن جمع کردند و مقدارش هم در اين کتب قدماء همه اين مصادری که من می­گويم قديمی است مصادر قرن دوم و سوم است مصادر الآن نيست در آن­جا آمده اين­ها را انسان يکی يکی جمع بکند يک مجموعه­ای عجيبی است بعد اگر بتواند تحقيق بکند باز بعد احکامش را مخالفش و معارضش را همان کاری که فرض کنيم مثلاً من باب مثال همين ابن قيم در اين کتاب زادالمعاد کرده ايشان در اين کتاب که چهار جزء است در دو مجلد، چاپ­های زيادی شده الآن که اين قدر چاپ شده نگاه کردم تو فهرست،

س: زادالمعاد فی هدی خير العباد

ج: الی هدی خير العباد، البته هدی الساری داريم الی شرح البخاری يا فی شرح صحيح البخاری آن را هم ما هدی الساری می­خوانديم آقای شرقاوی به من گفت من نسخه خط مؤلف را ديدم هُدی نوشته هدی الساری،

س: هدی الساری

ج: اين­که آقای شرقاوی گفت من نسخه خطش را ديدم ما تا حالا هدی الساری می­خوانديم هدايت، ايشان گفت من خودم نسخه خطی را ديدم نقل از ايشان و ضبط کرده هدی الساری

س: اين چاپ هم هَدی الساری چاپ کرده

ج: ليکن ايشان گفت من نسخه خطی خودش را ديدم

س: هادی لغت همان هَدی است ديگر

ج: بلی ايشان می­گويد من

س: آن­که هَدی امين المأمون چه است آن؟

ج: همين زاد المعاد

س:

25: 56

العيون فی هَدی امين المأمون بلی

ج: زادالمعاد معروف است الی هَدی خيرالعبادات ايشان می­گويد من البته راجع به اين کتاب نگفت

س: بلی هُدی الساری

ج: راجع به آن کتاب هُدی الساری ايشان گفت من نسخه خود مؤلف را ديدم هُدی نوشته هُدی الساری ضبط کرده کلمه را ضبط کرده اين هم حالا يک فايده جانبی علی ای حال اين مصادر اگر انسان جمع بکند بسيار بسيار تأثير، آنچه در مقابل تمام اين­های که اين­ها گفتند باز ما بيشترين اگر بخواهيم حساب و کتاب بکنيم منسوب به اهل بيت خيلی زياد است چون اميرالمؤمنين که من يک شب شرح دادم زياد نوشتار داشتند خودشان نوشتار داشتند با اين­که مثلاً عمر هم نوشتن بلد بود من چون تاريخش را عرض کردم اوائل اسلامی بشر برادر اکيده که ملک عراق شد يعنی ملک عراق نه همان حيره ملک حيره شد اين به مکه آمد و خط سريانی را به جوان­های مکه ياد داد که من جمله معاويه چون بعد عمه معاويه را ازدواج کرد خواهر ابوسفيان ابوسفيان و معاويه و اين­ها اصلاً خط بلد بودند اين­های که در مکه خط بلد بودند همين خط سريانی است که اين خط سريانی بعدها چون حيره منضم شد به کوفه يعنی کوفه در حقيقت آمد شد خط حيری بعد هم شد خط کوفی خط کوفی اصلش همان خط سريانی است پس اين­ها در مکه می­گويند شانزده نفر ابن خلدون نوشته من نديدم نقل کردند شانزده هفده نفر خط عربی بلد بودند آن خطی که در مکه اين­ها و تصادفاً قرآن هم از اول با همين خط کوفی نوشته شد و عرض کردم کراراً خط متعارف مکه يک خط يمنی بود به نام خط مسند که الآن هست حروف الفبايش هم هست و تا مدت­ها هم اين خط بوده حتی اين ابن نديم در فهرست خط مسند را آورده خط مسند ليکن با آنی که من بعدها ديدم تفاوت دارد حالا وارد بحث خطوط بخواهيم بشويم فعلاً ولش کنيم بعد اين خط کوفی با اين­که اين­ها بلد بودند اما به هيچ يک از صحابه به مقداری که به اميرالمؤمنين هست نسبت داده نشده، و عرض کردم در کتاب ابن ابی شيبه دارد که جناب ام­السلمه گفت اميرالمؤمنين پيش من بود روزی که رسول­الله نوبت من بود، همين طور يک پوست گوسفند پيشش بود از اول تا آخرش پور کرد هی سؤال می­کرد می­نوشت پيغمبر می­فرمود و می­نوشت و عرض کرديم مجموعه قطعی نشان می­دهد که حضرت نوشتاری بسيار زيادی داشتند من جمله نامه­های حضرت که الآن يک مقدارش در نهج­البلاغه هست و از مصادر اوليه، ما اصولاً يک بحثی کرديم که احتمال می­دهيم در حد احتمال چون ننوشتند ديگر اين­ها فوائدی که جای گفته نشد که اصلاً شايد مرحوم رضی رضوان الله تعالی عليه سيدرضی وقتی نهج­البلاغه را نوشته اصلاً يک عده از اين نامه­ها يا دعاها را به خط خود علی ابن ابی طالب ديده باشد که سند نمی­خواهد اصلاً اين چون نديدم متعرض بشوند توضيحاتش را عرض کردم چون سيدرضی کتاب نهج­البلاغه را سال چهار صد نوشته خودش متوفای چهار صد و شش است، شش سال

س: ابن انديم هم می­گويد من دستخط

ج: ابن نديم می­گويد من دوستی داشتم در انبار يک سفره مانند داشت که توش نوشته­های خط علی ابن ابی طالب بود، و حدود به نظرم می­شود سه صد و پنجا که ايشان وفات کرد آن ديگر پراکنده شد به هر حال اين نشان می­دهند تا نزديک يعنی سه صد و پنجا تا چهار صد ديگر

س: بلی

ج: تا نزديک زمان اميرالمؤمنين هنوز خطوط ايشان موجود بوده

س: می­بود خودش متذکر می­شد ديگر احتياج برای سيد بود

ج: که آقا؟ سيدرضی

س: بلی

ج: سيدرضی ببينيد اين­ها اصولاً يک مشکل کلی ما تفکرات­مان را با همديگر خلط می­کنيم سيدرضی مثل سيدمرتضی برادرش قائل به حجيت خبر نيستند لذا دنبال اين قواعد تحديث هم نيستند اجازه و مجازه و اين­ حرف­ها هم نيستند،

س: دنبال قرائن

ج: ايشان دنبال بعض جاها که نقل می­کند فرض کنيد از کتاب مسعدة ابن صدقه چون ايشان خطب اميرالمؤمنين به املاء امام صادق داشته اسم می­برد بعض جاها هم به نظرم از جاحز ماحز اينها اسم می­برد و الا زياد نام نمی­برد اصلاً سيدرضی حتی من يک تحقيقی کردم، عرض کردم که يک وقتی توی اين بحث­هايم کجا بود؟ اجازاتی که نهج­البلاغه است به نظر من شبهه دارد کلياً اهمش يک اجازه شيخ طوسی است که قطعاً شبهه دارد اجازه خطی هم هست، که شيخ طوسی شيخ طوسی دو سال

س: اختلاف بحث اجازات بهش می­پردازيد

ج: بلی دو سال دو سال بعد از وفات سيدرضی بغداد اصلاً سيدرضی درک نکرده که بخواهد کتاب از او اجازه بگيرد چون عده­­ای نوشتند راجع به اجازات نهج­البلاغه صحبتش به قول ايشان که بحث فهرستی رسيد انشاءالله در بحث فهرستی و اجازات آن­جا تفصيلش را عرض خواهم کرد و خود مرحوم سيدمرتضی هم نبوده من اين را يک شب ديگر هم توضيح داديم که حالا ديگر جايش نيست باشد در محل،

س: خطب به املاء امام صادق، خطب اميرالمؤمنين به املاء امام صادق

ج: بلی بلی

س: يعنی حضرت خواندند يک کسی نوشته

ج: بلی مسعده

س: مسعده نوشته

ج: نجاشی نوشته له خطب اميرالمؤمنين

س: يعنی کتب حضرت موجود بوده

ج: بلی

س: امام صادق خواندند مسعده نوشته

ج: امام خواندند ايشان مسعده نوشته،

س: نوشته بلی

ج: اين را مرحوم نجاشی اسم می­برد له کتاب خطب اميرالمؤمنين

س: موجود هم نباشد خود حضرت

ج: بلی علی ای حال موجود هم نباشد وجود حضرت صادق کافی است علی ای حال راجع به مصادير نهج­البلاغه و اين­که از کجا جمع شده بايد جداگانه بحث بکنيد، تو بحث­های فهرستی مناسب است جايش الآن فعلاً اين­جا در متن نيست علی ای کيف ماکان آن وقت آنچه که الآن داريم يکی مجموعه نوشتارهای حضرت که در زمان پيغمبر و بعد از ايشان نوشتند اين نوشتارها يک قسمتش جزو رمز امامت بوده روی يک جهاتی بنا بوده در اختيار عامه نباشد گاه گاهی ائمه افراد را نشان دادند فی کتاب علی اهل سنت هم اين مطلب را شنيده بودند می­دانستند لذا در بخاری دارد که به نظرم از مالک اشتر است که ان الناس قد افتتونی بک مردم خيلی شيفته شدند و خيلی حرف­های عجيب و غريب می­زنند که تو چيز، ايشان می­گويد نه من چيزی خاص ندارم جزو يک ورقه­ای که در اين غلاف شمشير است يعنی آن کتاب علی را به يک ورقه دو سانتی مثلاً پنج سانتی خلاصه کردند که بخاری نقل می­کند، اين به خاطر اين­که اين­ها می­­دانستند که اين کتاب هست وجود دارد برای نفيش آمدند اين حديث عجيب و غريب را جعل کردند يک مقداری مخصوصاً بعد از آمدن به کوفه، چون همچنان­که عرض کردم شام يک سابقه فرهنگی داشت کوفه هم يک سابقه فرهنگی داشت به خاطر اين­که نزديک پايتخت ايران بود و ايران خب يکی از فرهنگ­های بسيار زنده آن زمان بود، خود بغداد پايتخت بود ديگر به اصطلاح تيزفون پايتخت ايران پايتخت دنيای ايران بود نه اين­که فقط ايران کوچک فعلی ما اين پايتخت بود لذا در اين­جا افرادی که عالم بودند درس خوانده بودند مخصوصاً هم يهودی­ها و هم عده­ای از مجوس مجوسی­ها امثال همين بزرگمهر که وزير به اصطلاح انوشيروان است اين­ها افرادی بسيار دانشمندی بودند مخصوصاً عرض کردم چندبار که واقعاً هم اين نوع تاريخ بايد روش کار بشود و شده اجمالاً اما هنوز به نظر من کار اساسی نشده در سال دوازده هجری،

49: 63

که عازم روم بود يک حمله می­کند نزديک کربلا به جای که الآن هم اسمش عين­التمر است الآن بهش می­گويند عين­التمر به آن­جا حمله می­کند و اسير می­گيرد اين زمان ابوبکر است معروف شدند به سبی عين التمر اين سبی عين التمر اين است من جمله در آن­جا مدرسه­ای پيدا کردند درش هم قفل بود به اصطلاح امروز ما مدرسه تيزهوشان حدود سی و شش­تا چهل­تا بچه فوق العاده با هوش آن­جا بودند حالا گفته شده يهودی گفته شده مجوسی گفته شده مسيحی که اين­ها در را می­شکانند اين­ها را می­گيرند می­فرستند مدينه اولين اسيرهای که مدينه وارد می­شوند اين­ها اند سبی عين التمر است اين سی چهل نفر که باهوش بودند تيزهوشان بودند خيلی تأثيرگذار در فرهنگ اسلامی است خيلی موذيانه در اسلام، که احتمال بسيار بسيار قوی دارد اين تغيير مسح به غسل مال يکی از اين­هاست به نام حمران غلام عثمان آن اين بازی را در آورد مسح پا را در وضوء تبديل کرد به غسل پا که سنی­ها انجام می­دهند، ديگر حالا يک شرحی خيلی، يکش پدر حسن بصری است يکش پدر محمد ابن سيرين است، اين حسن بصری، محمد ابن سيرين جزء بزرگان دنيای اسلام اند

س: اين منشأ اسرائليات اين بود؟

ج: اين منشأ اسرائليات، اصلاً آن آقای نوشتند در خودش وقتی اميرالمؤمنين ضربت خوردند اعلم اطبای کوفه را آوردند برای حضرت اسمش را هم نوشتند اين جزو سبی عين التمر است،

س: خودش از همان بچه­هاست

ج: اينی که در سال چهل هجری بزرگترين پزشک کوفه حساب می­شد جراح که آمد سر اميرالمؤمنين ديد اين خودش جزو سبی عين التمر است،

س: تغيير مذهب ندادند بعد از اسيری

ج: بلی آقا؟

س: می­گويم بعد از اسيری تغيير مذهب ندادند

ج: معلوم نيست غرض اين سبی عين التمر يک جريان بسيار مرموزی است در دنيای اسلام که اين اگر واقعاً بازگشايي بشود و بحث بشود خيلی تأثيرگذار است فوق العاده تأثيرگذار است، فوق العاده تأثيرگذار است، حالا من ديگر واردش نمی­شود چون يکی دو مرتبه ديگر هم عرض کردم خيلی وارد اين قصه سبی عين التمر نمی­خواهم بشوم به هر حال اميرالمؤمنين خودشان نوشتند و از سال سی و هفت که ايشان کوفه تشريف آوردند تا سال چهل يک مجموعه­ای که خيلی عجيب است دقيقاً عمر دارد که به عمر گفتند سنن را بنويسيد گفت سنن را نمی­نويسم اين مجموعه با نام القضايا و السنن و الاحکام اصلاً اسمش سنن است حالا مشکل کار اين است چون اين متعارف نبوده چون اين متعارف نبوده دقيقاً روشن نيست مثلاً عده­ای گفتند اين مال ابورافع است خود نجاشی احتمال می­دهيم به اسم ابورافع آورده بعد می­گويد و عده­ای گفتند مال حارث ابن عبدالله اعور همدانی است چون حارث که اعور بود اعور يعنی يک چشم حارث جزو نوادر حالا آن يمنی است همدانی است ايشان رياضيات بلد بود محاسبات و اين­ها مرد دانشمندی است به قول ما اين کتاب را به او نسبت دادند به ابورافع نسبت دادند ايشان نقل می­کند که عبدالله محض بلی عبدالله ابن حسن حسن مثنی معروف به عبدالله محض ايشان می­گفته اين کتاب علی است اصلاً اين در قرن اول اين کتاب ظهور پيدا می­کند در قرن اول ليکن خيلی از نظر شيعه جا نمی­افتد تقريباً مثلاً اواخر قرن مثلاً داريم شواهدی که آوردند مدينه و مثلاً به امام باقر هم طرح شده عرضه شده ديگر چون من راجع به اين کتاب در آن شب­های پنج شبنه يک صحبت­های طولانی کرديم ديگر حالا ديگر حال تکرار نداريم، اين کتاب هم تأثيرگذار است اما و احتمال قوی دارد عده­ای از آراء عجيبه­ای که به اميرالمؤمنين نسبت داده شده سنی­ها هم نسبت داده از اين کتاب گرفته شده و احتمال هم دارد عده­ای از مجموعه آثاری که بعدها به علی ابن ابی طالب نسبت داده شده از همين کتاب باشد به هر حال اين کتاب را جمع آوری کردند الآن خيلی متفرقات از اين داريم فوق العاده متفرقات اما می­شود همان متفرقات را جمع­آوری کرد بعض جهات جهت اثباتی دارد بعض جهات جهت نفی دارد ديگر نمی­خواهم الآن صحبت بکنم آن جمع بشود خيلی مؤثر است احتمال می­دهيم ما مثلاً کتاب سکونی قسمتی از همين کتاب است، چون سکونی اسنادش اين است ديگر عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی قال قال رسول­الله احتمال می­دهيم عده­ای از مجامعی که بعدی نوشته شده که الآن باز از آن­ها اسم می­برم اين­ها هم در حقيقت از همين کتاب باشد حتی اين شما همين کتاب الکامل ابن عدی را بياوريد خب اين انصافاً هم ابن عدی ولو خيلی چيز است انصافاً يکی از کتب مهم اهل سنت در جرح همين کتاب ايشان است الکامل،

س: بلی

0: 69

چندم است وفاتش هم هست ببين

س: سه صد و شصت و پنج است

س: سه صد و شصت و پنج

ج: بلی ايشان وقتی اين کتاب جعفريات يا اشعثيات که الآن ما داريم اين کتاب اشعثيات دقت کنيد حدود سه صد و مثلاً چهارده پانزده بيست نوشته شده حدوداً مثلاً صد و ده، اما الآن در مثلاً قرن چهاردهم پيش ما مشهور شد اين کتاب اشعثيات اين کتاب را شخصی به نام محمد ابن محمد ابن اشعث کوفی که در مصر ساکن بوده مصر هم آن وقت دست خلفای فاطمی بود ايشان متوفای سه صد و پنجا و يک يا پنجا و سه است قرن چهار اين ابن عدی، الآن مثلاً علمای ما راجع به اين کتاب نوشتند اجازاتی دادند اما ابن عدی رفته خودش مصر پيش مؤلف کتاب را ديده دقت کنيد، اين کتاب اشعثيات را ديده يا جعفريات بعد حالا من چون اين عبارتش چون اين کتاب به اهل بيت منسوب است به امام صادق چون اين کتاب به اين صورت بوده که محمد ابن محمد ابن اشعث از نوه امام کاظم به نام موسی، موسی هم اسم موسی ابن جعفر از پدرش به نام اسماعيل اسماعيل پسر امام کاظم است و موسی ابن جعفر از پدرش امام صادق از پدرش امام باقر از پدرشان حضرت سجاد يعنی همان سندی را که در جای ديگر هست به اسم مسند اهل بيت با همان سند من احتمال می­دهم ديده اسم اهل بيت هست خواسته احترام به کار ببرد همچون خيلی جرح شديد نکند حالا بخوان عبارت کامل را من يک توضيحی راجع به عبارت ايشان عرض بکنم معلوم می­شود که ايشان خوب دقت کنيد می­خواهم اين نکته را بگويم ايشان برخوردش اين بوده که اين کتاب تأليفش را ادعا کردند مال قرن اول آن وقت می­خواهد بگويد مال قرن اول نيست، حالا و الا اگر بياييم بگوييم اين کتاب تأليف مال امام کاظم است قرن دوم، الآن ما مسائل علی ابن جعفر داريم ديگر اما مسائل علی ابن جعفر را به قرن اول نسبت نمی­دهيم توی دست­بندی قرن دوم است چون علی ابن جعفر می­گويد از برادرم پرسيدم اين طور گفت خب معلوم است که علی ابن جعفر که متوفای حدود دويست و بيست است برادش هم که صد و هشتاد و سه امام کاظم سلام­الله عليه و اين اصلاً به قرن اول نمی­خورد اما اين کتاب را نسبت به قرن اول دادند يعنی معلوم می­شود اين­ها عقيده­شان اين بوده که چون می­رسد به اميرالمؤمنين نوشتارهای است از زمان ايشان، بخوانيد عبارت ابن عدی را

س: آدرسش را هم بگير اگر دارد

س: محمد ابن اشعث

ج: محمد ابن محمد ابن اشعث، اگر نيست که من خود کامل دارم اين­جا از خود کتاب بياوريم بخوانيم ديگر حالا نمی­خواهد از نرم افزار بخوانيم، چون خيلی لطيف و قشنگ در کتاب مناقشه بکند در عين حال می­خواهد ادب را هم مراعات کند شايد هم ترس داشته باشد از فاطمی­ها می­خواهد به ائمه چون مثلاً يک خرده به ائمه ما اهانتی بکند بفرماييد آقا؟

س: بلی محمد ابن محمد ابن

س: آدرس دارد بخوانيد

س: بلی جلد 6

0: 72

جلد 6 صفحه 301 محمد ابن محمد ابن الاشعث ابوالحسن الکوفی مقيم بمصر کتبت عنه بها حملة شديده

ج: جملة شديده

س: جملة شديده چرا نوشته؟

ج: بلی

س: ببخشيد بلی مقيم بمصر کتبت عنه بها حالا حملة شديده، جملة شدة ميلی الی التشيع ان اخرج لنا نسخته قريباً من الف حديث

ج: همين جعفريات

س: بلی گفتند

ج: خيلی عجيب است يعنی در علمای شيعه کسی نداريم که رفته باشد مصر ازش شنديده باشد و اين توصيف بکند البته ما داريم ايشان اجازه داده اجازه بغداد آمده سال­های سه صد و خرده­ای اجازه ايشان بغداد آمده البته بعد از آمدن بغداد اولاً کلينی از ايشان نقل نکرده شيخ طوسی هم از ايشان نقل نکرده اصلاً علمای ما از ايشان نقل نکرده در قرن ششم مرحوم اين سيدراوندی سيدفضل الله نقلش می­کند به اسم النوادر به اسم النوادر چاپ شده اين همان اشعثيات است ليکن علمای شيعه هم باز اعتناء به کتاب نمی­کنند تا مرحوم حاجی نوری از يک نسخه هندی نقل می­کند که اواخر قرن سيزدهم آمده

س: شهيداول هم تلخيصش کرده در مجموعه­اش يک مقدار روايات را

ج: شايد من نديدم چون مجموعه خطی ايشان را نديدم اما باز تلقی به قبول نکردند، حالا ايشان می­گويد که به خاطر اين اخرج الیّ کتابه، اين کتابش را به من نشان داده،

س: اين عبارت را

45: 73

می­گويد مقيم بمصر کتبت عنه بها حمله شدة ميله الی التشيع ان اخرج لنا نسخته

س: شدة ميله

س: شدة ميله قريباً من الف حديث عن موسی ابن اسماعيل ابن

ج: موسی ابن اسماعيل پسر اسماعيل پسر موسی ابن جعفر بلی

س: عن

ج: ابيه

س: ابن عن ابيه عن جده الی ان ينتهی الی علی و النبی صلی الله عليه و آله و سلم اين همين اشعثيات ما الآن معروف شده به جعفريات چون اسم امام صادق هست اشعثيات چون خود ابن الاشعث راويش است بلی بفرماييد

س: کتاب الکتاب ظاهراً

ج: ببينيد خيلی لطيف است می­گويد اين کتاب مبوب است می­خواهد اشکال بکند،

س: بلی

ج: کتاب الزکات کتاب، يعنی می­خواهد بگويد به قرن اول نمی­خورد کتاب کتاب و لذا عرض کرديم معاصر ديگر ايشان صاحب دعائم با ايشان معاصر است آن هم در مصر است ايشان تعبير می­کند از کتاب کتب الجعفريه ما الآن می­گوييم الجعفريات

س: کتاب کتاب گفته کتب

ج: کتب الجعفريه، چون اين کتاب اين طوری است به صورت کتاب الزکات ايشان می­خواهد بگويد نمی­خورد به زمانی، يعنی می­گويد اين کتاب را نسبت داده به قرن اول در قرن اول رسم نبود بنويسند کتاب الزکات کتاب الصلاة کتاب الحج اين کتاب کتاب دقت کردين چقدر لطيف توصيف می­کند بفرماييد،

س: بلی کتاب الکتاب يخرجه الينا بخط طري علی کاغذ جديد

ج: دقت کرديد اولاً خطش جديد است کاعذ هم جديد است اين به قرن اول نمی­خورد خيلی می­خواهد با ادب يعنی اگر من توضيح نبودم ملتفت نبوديد که اين دارد رد می­کند کتاب را، اول گفت که کتاب کتاب است اين به قرن اول نمی­خورد بعد گفت که خطش هم تازه است تازه نسخه هم ورق هم ورق جديدی است ليکن اخرج الينا به اين که اين کتاب مثلاً از علی، انگاری نمی­خورد نه ورقه­اش می­خورد نه خطش می­خورد نه عناوين ابواب الآن هم جعفرياتی که ما داريم کتاب کتاب است همين الآن که داريم جعفريات الآنش هم کتاب کتاب است و معاصرش هم می­شود کتب الجعفريه معلوم می­شود اين درست است يعنی اين نقل سنی کرده درست است حرف درستی است هم ما داريم کتاب کتاب است هم اين اسماعيلی قاضی نعمان ايشان هم که نقل می کند کتاب کتاب است اصلاً اسمش را گذاشته کتب الجعفريه، بفرماييد

س: بعد می­گويد احترام را می­گذارد کنار در حقيقت، فيها

20: 76

مسنده مناکر کلها او عامتها

ج: خيلی منکر است می­گويد نه بعدش هم يک چيز ديگر هم دارد بخوان

س: فذکرنا روايته هذه الاحاديث عن موسی هذا لابی عبدالله الحسين ابن علی ابن حسن ابن علی ابن عمر ابن عی ابن الحسن ابن علی ابن ابی طالب و کان شيخاً من اهل بيت بمصر و هو اخ الناصر و کان اکبر منه

ج: اخ الناصر حسين ابن علی الناصر الکبير که از ائمه زيديه است و خيلی هم مشهور است، جد مادری سيدمرتضی هم می­شود ناصرش اين می­گويد برادرش است حسين ابن علی، آن حسن ابن علی است معروف است به اطروش کور کر، چون در يکی از جنگ­ها که در طبرستان داشته ضربه­ای به گوشش می­خورد کر می­شود معروف شده به الناصر الاطروش، ناصر اطروش آن است الآن هم قبرش هست در آمل زيديه می­آيند محرمانه شش­تا قبر است در آمل مال ائمه زيديه می­آيند زيارت می­کنند رسماً از يمن، حالا که راه بسته شده وقتی که بود می­آمدند می­رفتند آمل برای زيارت يکش هم همين ناصر کبير است

س: ايشان می­گويد و کان شيخاً من اهل البيت بمصر و هو اخ الناصر و کان اکبر منه فقال لنا کان موسی هذا جار بالمدينه اربعين سنه، ما ذکر يا ما ذَکر قط ان عنده شيئاً من الرواية

ج: دقت کرديد نه خيلی قشنگ رد کرد می­گويد بابا اين آقا چهل سال حدود سال در مدينه همسايه من بود چيزی نقل نکرد، چطور تو مصر درآورد يک دفعه تا تو مدينه بود چيزی برای ما نشان نداد البته فکر می­کنم اشتباه کرده شايد اسماعيل مرادش باشد چون موسی را فکر نمی­کنم در مدينه ايشان ديده ببينيد اين اسماعيل پسر امام کاظم تا دويست و ده مدينه بوده مسلم، چون وقتی صفوان فوت می­کند حضرت جواد به اين می­گويند نماز صفوان را او بخواند تا دويست و ده، اسماعيل بعد نجاشی می­گويد سکن هو و ولده بمصر اين حدوداً بايد مثلاً دويست و سی و چهل باشد چون عرض کرديم بعد از شهادت امام کاظم سلام الله عليه امام صادق، يواش يواش اسماعيلی­ها به فکر افتادند که دعوت­شان را شروع بکنند به اسم همين محمد پسر اسماعيل و تدريجاً اين­ها مخفيانه مشغول نشر شدند و يکی از جاهای که رفتند من جمله در يمن وجود دارند من جمله در ايران در خراسان اين­ها مثلاً احتمال دارد امثال فردوسی اين­ها اصلاً اين­ها اسماعيلی باشند مناطق دور دست و اين­ها به شدت شروع می­کنند تو مصر نفوذ کردن مصر مراد من شمال آفريقا تا قبائل بربر، يک کتابی هست مال قاضی نعمان افتتاح دعوه به اصطلاح که اصلاً اين دعوت اسماعيلی چه جوری شروع شد خيلی نوشته کجا رفتند؟ که رفت؟ يک چيزهای عجيب و غريب بدی­ اسماعيلی­ها اين است که مطالب­شان را تاريخ تأييد نمی­کند تو سينه به سينه خودشان حرف­هاي خودشان را می­زنند آن وقت در حقيقت مصر مرکز حالا اصطلاح بگويم حالا شيعيان انقلابی کسانی که دنبال حکومت شيعی بودند مصر شده بود اين­که می­گويد سکن هو و ولده بمصر نجاشی می­گويد راجع به اسماعيل می­گويد نه راجع به موسی موسی پسر ايشان است معلوم می شود اسماعيل با موسی رفتند مصر اين­که می­گويد چهل سال مدينه با موسی بوده هم اشتباه می­کند با عيسی شايد اسماعيل می­گويد شواهد نشان می­دهد که اين­ها جذب حرکت اسماعيلی شدند البته برادر اين آقا که اين صحبت را کرده که امام زيديه است ايشان هم طرف اسماعيلی­ها يعنی خود اين شخص ملتفتی چه، می­گويد اين آقا چهل سال همسايه ما بود هيچی اصلاً نمی­دانستيم حديث دارد کتاب دارد يکدفعه آمد به مصر اين کتاب را درآورد اين هم يک عبارت خيلی محترمانه برای اين­که اين کتاب جعلی است اين کتاب اصل ندارد،

س: اصلاً جرأت نکرده مدينه، جرأت نمی­کرده

ج: جرأت نکرده حالا مدينه، خود من عقيده­ام اين است که اين کتاب اصولاً کتابی است به اصطلاح مال سکونی بوده اينی هم که در مدينه می­گويد نشان نداد راست می­گويد اين کتاب سکونی بوده اسماعيل و پسرش بردند در مصر اين را به اسم خودشان پخش کردند و الا کتاب سکونی است اين کتاب جعفريات بعينها کتاب سکونی است و التفصيل موکول و محل کلام ديگر حال بحثش را نداريم،

س: در بحث فهرستی

ج: بحث فهرستی اين نکته­ای لطيفی که دارد می­خواهد بگويد اين عدی خيلی محترمانه که آقا اين کتاب جعلی است آثار جعل را ايشان بيان می­کند يکش کتاب کتاب بودن، يعنی اين به قرن اول نمی­خورد دقت فرموديد البته خب اين می­شود جواب داد که مثلاً شايد اصل روايتش مال قرن اول است اما به هر حال آنچه که ما داريم الآن آنچه که الآن ما داريم عرض کنم که در اوائل قرن دوم اين چيزها را داريم از صحابه يکی نوادگانشان عده­ای دارند مثلاً صحيفه صادقه را عرض کردم عمر ابن شعيب عمر پسر شعيب پسر محمد پسر عبدالله پسر عمر عاص عمر ابن شعيب کتاب جدش عبدالله، چون عبدالله مرد فرهنگی بوده به خلاف خود پدرش عمر عاص خبيث اين تو عالم فقه و اصول و نوشتن و اين حرف­ها بوده و گفته شده رسماً اولين کسی که از پيغمبر نوشته ايشان است و تاريخ نوشتنش را هم عرض کرديم ماه رمضان سال هشتم هجری سال فتح مکه، تصحيح يعنی دقيقاً، تا دو سال دو سال و، ايشان هفده سال و خرده­ای بوده که پيغمبر تا دو سال از پيغمبر می­نوشته دقت فرموديد اما خود کتاب پس از قرن دوم پخش شده و عرض کرديم عده­ای از بزرگان اهل سنت قبول نکردند عده­ای هم قبول کردند.

از کتاب­های که باز نوشته شده حالا می­خواهيد بياوريد در مسند احمد هم هست در مسند عبادة ابن صامت يک نوه­ای دارد همين عباده اين هم نقل می­کند از جدش يک مجموعه­ای حالا نمی­دانم توصيف به کتاب بکنيم يا نه؟ حدود دو صفحه است اين اقضيه النبی است سنن النبی است،

س: اين يک چيزی می­خواهيد عبارت دوباره همان هدی الساری را اول بخوانيم، هدی الساری يا همان هَدی الساری يک چيز مختصری اين­جا در مورد اين ترک شروع کتب تأليفات گفته

ج: بخوان

س: خيلی مختصر است

ج: ديگر وقت ما هم زياد گذشت،

س: زياد گذشته

س: همين را بخوان

س: در تتمة

س: بلی ختامه مسک

س: بلی اين­جا گفته که مقدمه فتح، چيزی که هم داشته مقدمه فتح الباری جدا چاپ شده همين هُدی الساری يا هَدی الساری گفته که اين چندتا نکته مقدمه می­خواهم اول اين مقدمه بگويم شرح مقدمه بگويم بعد اولش اين است اعلم، علمنی الله بان يدعی آثار النبی صلی الله عليه و آله و سلم لم تکن فی عصر اصحابه و کبار تابعيه تبعهم مدونه فی الجوامع و لا مرتبه لامرين احدهما انهم کانوا ابتداء الحال غنوا عن ذلک،

ج: نوعاً اين روشن نيست

س: بعد می­گويد کما فی فلان صحيح و مسلم و اين­ها و ثانيهما لسعة حفظهم و سيلان اذهانهم و لان

ج: اين را هم زياد نوشتند چون حافظه­های قوی داشتند ليکن با عمر ابن عبدالعزيز، ما آن حافظه به درد ما نمی­خورد احکام الهی بايد حفظ بشود بايد ضبط بشود نوشته بشود مجرد حافظه کافی نيست

س: و لانه اکثرهم کانوا لايعرفون الکتابه، ثم حدث فی اواخر عصر تابعين تدوين الآثار و تبويب الاخبار لما انتشر العلماء فی الامصار و کثر الابتداع من الخوارج و الروافض و منکر ابداع،

ج: حالا روافض ناشر واقعی حديث و سنت روافض اند حالا خيال می­کند با اين حرف مثلاً می­خواهد بگويد بلی اين­ها مثلاً کار را خراب کرد،

س: خوارج هم چيزی نداشتند

ج: خوارج ندارند نه، خوارج کتاب نداشتند کتاب­هايشان را هم الآن دارند چاپ می­کنند بعضی­ها مثلاً موسوعه فقهی مثلاً بيست جلد است بعضی­ها هم فروع قشنگی هم دارند من ديدم کتاب­هايشان را اما اين­ها همه افرادی که اسم می­برند ناشناخته اند و پيش خودشان اصلاً مجهول اند، پيش خودشان معروف­اند و هم خيلی مبوب است خيلی مشوه است،

س: حالا اين شيعه را هم اسمش را گذاشته خوارج روافض و خوارج

ج: خوارج

س: فاول من جمع ذلک الربيع ابن سبيح سعيد ابن ابی عروبه و غيرهما و کانوا يصنفون کل باب عليحده الی ان قام کبار اهل الطبقه الثالثه فدونوا الاحکام فصنف المالک فلان ديگر می­آيد تو بحثی

ج: بلی سعيد ابن ابو، اين­ها مال قرن دوم اند اين­های که ايشان می­گويد

س: الربيع ابن سبيح هو اول من دونوا

ج: بلی دون يعنی به اصطلاح در حقيقت اول من دون که قصد کرد عمر ابن عبدالعزيز است موفق نشد نوشته نرسيد به جای نرسيد حالا اين­های که من الآن عرض کردم اين مال عباده را هم نگاه کنيد که به قول ايشان ختام مسک بشود توی مسند احمد اسمش يادم رفته نوه عبادة ابن صامت،

س: اسم اين مثال­ها چه می­گويد

ج: مثلاً قضی ان لاضرر و لاضرار حالا اسمش را بعد در کتب اين هم معاصر امام صادق است خودش متوفای به نظرم صد و سی و سه، صد و سی و چهار اين هم يک مجموعه دو سه صفحه­ای از جدش عباده ابن صامت نقل می­کند اقضية النبی است خيلی لطيف است، يعنی احکامی، يکش هم لاضرر است و قضی ان لاضرر و لاضرار، يکش آن است و يکش هم سيل محذور که در سيل محذور چه کار بکند الی آخر ديگر حالا من ديگر يکی هم اين حقی به اصطلاح که الآن ما اصطلاحاً حريم می­گوييم که حريم مثلاً درخت چقدر است حريم مارّه چقدر است اين­ها را هم توی اين رساله دارد که پيغمبر قضی قضی رسول­الله من شمردم به نظرم بيست و يک است يا بيست و دوتا قضاء شماره گذاری کردم الآن اين رساله منحصراً در کتاب مسند احمد آمده و عرض

س: اين حديث اسمش حديث عبادة ابن صامت نيست

ج: چرا ديگر حديث است،

س: نه مسند يک حديث آورده

4: 86

جلد پنج،

ج: من فکر می­کنم چيز باشد فکر می­کنم رساله مانند بوده اين نوشتار بوده فکر می­کنم حالت نوشتاری دارد، آن وقت مرحوم آقای شيخ الشريعه هم اولين کسی است از علمای شيعه که اين حديث را از همين کتاب نقل می­کند

س: لاضررش،

ج: لاضرر را علمای قبل ما همه از همين کافی و فقيه و اين­ها نقل کردند اولين کسی که از شيعه نقل می­کند از مصادر اهل سنت مرحوم آقای شيخ الشريعه است که از همين کتاب فقط نقل می­کند از مسند عباده ليکن اشاره کردم سابقاً هم عرض کردم نسخ مسند مختلف است در بعضياش مال مسند است مال خود احمد است بعضياش مال مستدرک پسرش است، پسرش عبدالله يک زيادات دارد خوب دقت کنيد به حسب ظاهر سندش يکی است يعنی احمد يک عده از روايات را قبول کرده تو مسند آورده يک عده از روايات را برای پسرش نقل کرده خودش قبول نکرده پسر قبول کرده پسر تو زيادات آورده توی مستدرک آورده شايد بشود گفت صحيح­ترين نسخه اين باشد که اين مال پسر است مال خود احمد نيست الآن اگر بياوريد اسمش را بخوانيد اين شخص هم بين اهل سنت مناقشه شده يعنی اين يکی از سنن النبی و اقضية النبی است که خيلی با ارزش است انصافاً مال قرن اول است ليکن متأسفانه در قرن اول مشهور نشد بعدها هم مشهور نشد، بعدها هم کسی که ازش نقل می­کند باز افرادی است که در زمان امام صادق است و آن قدر شهرت پيدا نکرد مضافاً به اين­که اشکال کردند که ايشان لم يدرک جده، يعنی همان شبهه وجاده که ايشان کتاب جدش را بنحو وجاده ديده نشنيده، بياوريد اسمش را آقا حالا يادم رفته،

س: عبدالله پسر احمد

ج: نه نه عباده،

س: نه همين که الآن آورديد

ج: نفی،

س: حديث عباده

س: اين­جا هم اتفاقاً شروع حديث سند با عبدالله است

ج: همه­اش با عبدالله است، مسند احمد همه­اش عبدالله است حدثنی ابی، عبدالله قال حدثنی ابی همين

س: فکر کنم آقای چيز شايق اين­جا حاشيه زده که اين­جا حدثنا عبدالله حدثنی ابی، حدثنی ابی

9: 88

اين را حذف کرده شده حدثنا عبدالله بعد شروع حديث اين شکلی است توی چاپ آقای

15: 88

جلد سی و هفت، صفحه 436 شروع می­شود حديث

ج: حدودی به اين چاپ

س: کاملاً

21: 88

ج: حدود به نظرم سه چهار صفحه است در اين چاپ جديد،

س: بلی حدثنی فضيل ابن سليمان حدثنا موسی ابن عقده، عن اسحاق ابن يحيي ابن الوليد ابن عبادة ابن

33: 88

عن عباده

ج: اين اسحاق

س: عن عباده

ج: اين گفته نوه­اش می­شود نويره می­شود اصلاً بعد از نوه، اين را گفتند لم يدرک جده اين اشکال­شان اين است اسحاق ابن؟

س: يحي ابن الوليد ابن عبادة ابن صالح،

ج: عباده اين اين، اين عن جده گفته اين به نحو وجاده است اين اگر واقعاً اما خيلی حديث قشنگ حالا بخوانيم چون ديگر ختامه مسک،

س: ان من قضاء رسول­الله

ج: من قضاء رسول­الله

س: ان المعدن جبار، و البئر جبار و قضی فی الرکاز الخمس همين طور و قضی و قضی و قضی

ج: و قضی ان لاضرر و لاضرار و قضی بالشفعه خيلی قشنگ است يعنی يک متن فقهی بسيار جمع و جور البته مفردات حالا بخوانيد يک کمی بد نيست،

س: حالا احمد هم که اعتماد کرده بهش ديگر

ج: نه احمد اعتماد نکرده

س: نکرده پسر آورده

ج: پسر آورده خود احمد اعتماد،

س: ان المعدن جبار و البئر جبار، و الاجماء

21: 89

جبار و خب

ج: اجماء يعنی حيوان مثلاً اگر گاوی گوسفندی جرحی ايجاد کرد جبار يعنی بخشيده است برايش چيزی قرار داده نمی­شود

س: و قضی فی الرکاز الخمُس

ج: الخُمس اين جزو اقضيه مسلم است شايد ده­ها سند برای اين هست که قضی رسول­الله فی الرکاز که چون عرض کردم من آن شب هم توضيح دادم يک اصطلاحی بود، که خمس در قرآن در غنائم آمده سنت توسعه می­داد اين توسعه غنائم است و آن اين­که رکاز از کلمه مثل مرکز فارسی رکاز مال ثابت، پيغمبر فرمود اضافه بر غنائم، آن­ها چون غنائم دارالحرب گرفتند مالی هم ثابت است که خمس بدهيد، انما الکلام مال ثابت چه است؟ اهل مدينه مثلاً گفتند معدن، اهل عراق گفتند گنج، در روايات ما هم هردو آمده هم گنج هم معدن يعنی مسأله­ای اين­که در رکاز خمس هست جزو مسلمات است جزو اقضية النبی و جزء سنن رسول­الله بگير بخوانيد بد نيست ديگر حالا ختامه مسک به حديث رسول­الله رسيديم ختمش می­کنيم،

س: و قضی ان تمر النخل لمن عبّرها الا ان يشترط المبتاع و کذا

ج: ببينيد می­گويد اگر درخت تمر را فروخت اگر تعبير تعبير از کلمه عبره يعنی سوزن يعنی گرده افشانی، تعبير گرده افشانی اگر درخت خرما را فروخت و اين گرده افشانی کرده خرما مال اين است نه مال مشتری و قضی ان تمر به اصطلاح نخل لمن عبّره الا ان يشترط مگر شرط بکند خيلی لطيف است می­گويم انصافاً خيلی موارد جزئی جزئی همين طور بيان کرده، و قضی باز بخوانيد اين قضی غير از آن قضای بين اطراف اين اصطلاحاً مراد سنّ است سنّ رسول­الله اين اصطلاحی بوده اين در خود قرآن هم هست و ماکان للمؤمن اذا قضی الله و رسوله قضی الله و رسوله نه اين­که حکم بين متخالفين آن قضاء نيست اين اين­جا يعنی اذا حکم، آن حکم الهی را فريضه می­گفتند حکم رسول­الله را هم سنت، بفرماييد و قضی ان التمر

س: و قضی ان مال المملوک من باعه الا ان يشترط المبتاع و قضی ان الولد للفراش و للعاهر الحجر و قضی بالشفقة بين الشرکاء فی الارضين و الدور و قضی لحمل ابن مالک الهدلی بميراثه عن امرئة التی قتلتها الاخر و قضی فی الجنين المقتول بغرّة

ج: غرّه يعنی بچه غلام، غلام بچه،

س: عبد او امة قال فورثَها

ج: فورّثها

س: فورثها بعلها و بنوها

ج: بعلها درست است

س: قال و کان له من امرأتين کلتيهما ولد،

ج: اين قصه خاصی خارجی است که بلی بفرماييد

س: و قضی فی الرحبة تکون بين الطريق ثم يريد اهلها البنيان فيها فقضی ان يترک للطريق فيها سبع اذرع،

ج: يعنی فضای بازی که محل رفت و آمد می­خواهند بسازند يک عده­ای هفت متر به اندازه سه متر و نيم برای راه بايد بگذارند

س: هفت ذراع

ج: هفت ذراع که سه متر و نيم بشود به عنوان راه بگذارند بفرماييد رحبه فضای باز را می­گويند

س: و قضی فی شرب النخل من السيل ان الاعلی يشرف قبل الاسفل و يترک الماء الی الکعبين، ثم يرسل الماء الی اسفل الذی يری و کذالک ينقضی حوائط او يفناً ماء

ج: روشن شد اين چون يک آب­های فصلی در مدينه بود مثلاً در بهار جاری می­شد آب فراوان بود آن وقت اين­ها کاشته بودند اختلاف کردند پيغمبر گفت ترتيبش اين طوری است بالای اول بگيرد ببندد زمينش سيراب که شد آن وقت اين سيرابی زمين را تا قوزک پا،

س: آن قدر آب

ج: الی شراک النعل ببندند تا به شراک نعل رسيد بعد باز کنند برای زمين دوم، باز آن­هم ببندند تا شراک نعل باز باز کنند زمين سوم تا آخر حوائط حوائط عرض کردم در اصطلاح روايات به معنای باغی است ديوار دارد چون اگر باغ ديوار نداشت حديقه می­گفتند اگر جايي زراعت بود گندم و جو که زرع می­گفتند اگر درخت بود حديقه می­گفتند اگر ديوار داشت حائط می­گفتند می­گويد آقا به اصطلاح باغ­ها تمام بشود يا آب تمام بشود بخوانيد، البته اين هم خودش اختلاف دارند اهل سنت که اين الی شراک النعل يعنی چه؟ من ديگر نمی­خواهم وارد بحثش بشوم و قضی ان المرئة لاتعطی من مالها شيئاً الا باذن زوجها و قضی ان لاضرر و لاضرار

ج: و قضی ان لاضرر و لاضرار بعد

س: خيلی طولانی است

ج: خيلی طولانی است، خيلی قشنگ اقضيه، انصافاً خيلی قشنگ است ديگر اقضيه النبی جمع کرده سنن رسول­الله

س: بلی تبرکی شد به حديث رسول­ الله

ج: بلی تبرک به رسول­الله بشود و قضی که زن حق تصرف در مال خودش ندارد در روايات ما در باب نذر و يمين و اين­ها دارد در باب قسم و اين­ها

س: بدون اجازه شوهر

ج: بدون اجازه شوهر تصرف نکند بفرماييد خيلی احکامی و از عجايب اين است مجموع بيست و يکی سنت رسول الله است در اين­جا

س: آخرين جمله­اش را بخوانيد

س: آخرش الی ان يقول و قضی انه ليس لعرق ظالم حق و

ج: عرق ظالم درختی را که غصبی در جايي باشد می­گويد به خاطر نگه، می­گويد نه حق ندارد چون غاصب است غصبه حق ندارد لعرق ظالم حق،

س: بعد هم يک چيز مفصل در مورد ديه است و قضی فی دية الکبری المغلظه، اين خيلی فقره­اش طولانی است

ج: در باب درخت و اين­ها هم دارد چرا؟

س: قضی بين اهل المدينه فی النخل لايمنع نفع بئر و قضی بين اهل الباديه

ج: نقع بئر، نقع است با

س: چاپش نفع است

ج: بلی اشتباه چاپ کرده نقع بئر حالا ديگر اين­ها را بخواهيم شرح بدهيم طولانی است اما انصافاً خيلی حديث قشنگی است اما متأسفانه خود آن­ها هم در سندش گير کردند و اين شخص متوفای زمان امام صادق است صد و سی همين اسحاق ابن يحيي صد و سی و سه يا صد و سی و چهار ليکن بعد از آن يکی از بزرگان مدينه است ليکن آن هم طبعاً ده سال بعد از اين فوت کرده يا نه سال از عجايب اين است که اين نامه مثلاً بيست و يک قضاء رسول­الله است حدود سيزده­تاش در روايات ما هست بعين الفاظ

س: بلی مثل لاضرر،

ج: قضی لاضرر هم هست شفعه هم هست اين قرّه هم هست غرّه به اصطلاح مال خيلی عجيب است سند هم يکی است البته مرحوم آقای شيخ الشريعه يک مقدارش را در رساله­اش جمع کرده و مابقی را کامل جمع کرده بحث مفصلی دارد درباره اين و اين هم يکی از عجايب است که امام صادق اين مطلب را تأييد می­فرمايد اين هم خيلی عجيب است اين مطالبی که در اين­جا آمده نمی­دانم الآن دقيقاً نمی­توانم بگويم چندتا، از بيست و يکی، بيست و دوتا سيزده­تاش شانزده­تاش در روايات ما با سند واحد هم آمده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.